

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

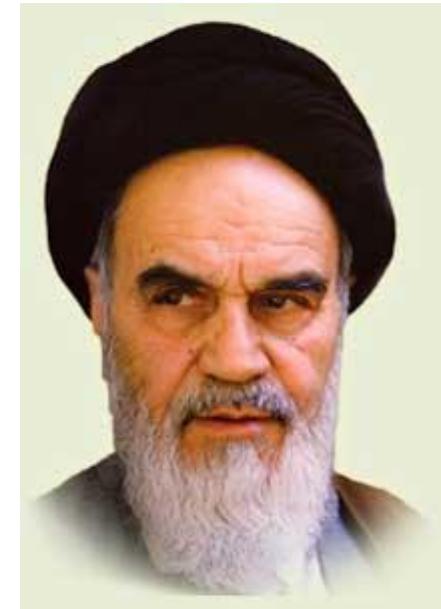




صلوات خاصة بحضرت امام رضا علیه السلام

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلَى بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى
الْأَمَامِ النَّقِيِّ وَجُحَيْثَكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ
وَمَنْ تَحْتَ الْرَّضِيِّ الصَّدِيقِ الشَّهِيدِ صَلَادَةً كَثِيرًا
إِمَامَةً زَانَكَهُ مُتَوَاصِلَةً مُسَوَّرَةً مُرَادِفَةً كَافَضَلَ مَا
صَلَيْتَ عَلَى الْحَدِيرِ مِنْ أَوْلَائِكَ





«بدان که ایمان غیر از علم به خدا و وحدت و سایر صفات کمالیه ثبوتیه و جلالیه و سلبیه و علم به ملائکه و رسول و کتب و یوم قیامت است، چه بسا کسانی دارای این علم باشد و مؤمن نباشد، بلکه ایمان یک عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست. باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد به قلب خود نیز تسليم آنها شود و عمل قلبی را که یک نحو تسليم و خضوعی است و یک طور تقبل و زیر بار رفتن است، انجام دهد تا مؤمن گردد.»

(شرح چهل حدیث؛ ص ۳۷)



«ایمان دینی، آن معجزه‌گری است که قادر است اولاً همهٔ مردم را بسیج کند و بیاورد، ثانیاً آنها را در صحنه نگه دارد، و ثالثاً سختی‌ها را برای آنها هموار و آسان کند؛ هیچ ایمان دیگری این خصوصیت را ندارد. «ایمان دینی میگوید شما اگر چنانچه فائق شدید و پیش بردید، پیروزید؛ اگر کشته هم شدید، پیروزید؛» چون به وظیفه عمل کردید. وقتی کسی یک چنین اعتقاد و ایمانی داشت، دیگر شکست برایش معنا ندارد؛ لذا وارد میدان میشود. این همان عاملی است که در صدر اسلام هم اثر کرد، در انقلاب ما هم اثر کرد» (سخنرانی ۲۱ آذر ۱۳۹۰)

اندیشه اسلامی ۱

انسان شناسی و ایمان دینی

جشنواره

((فصل اول))

انسان شناسی

- * الف: مفهوم انسان شناسی
- * ب: ضرورت انسان شناسی
- * ج: انواع انسان شناسی
- * د : انسان شناسی از دیدگاه قرآن
- * ه : ابعاد انسان

فصل اول :

الف) : مفهوم انسان شناسی:

خدا ، انسان و جهان ، سه محور اساسی اندیشه‌ی بشری است که در طول تاریخ و در همه جوامع ، همواره پرسش‌های مهم ، اساسی ، اندیشه سوز و اندیشه ساز ، درباره‌ی آنها مطرح شده و می‌شود و تمام تلاش فکری بشر متوجه این سه کانون و یافتن پاسخهای درست و مناسب برای پرسش‌های مربوط به آنهاست

اصطلاح انسان شناسی را معمولا در مقابل کلمه آنتروپولوژی به مفهوم وسیع کلمه یعنی مطالعه عمومی انسان شامل جسمانی، تاریخی، باستانی، اجتماعی و فرهنگی قرار داد.

فصل اول :

انسان شناسی در متون دینی در واقع به «معرفت نفس» یا خودشناسی تعبیر می شود و در آن، انسان از این جهت مورد بحث و توجه قرار می گیرد که موجودی کمال پذیر است و هدفی والا و متعالی برای او تعریف شده است و این انسان می تواند با تأمل در وجود خود و یافتن عواملی که در فطرتش برای وصول به آن هدف اصلی قرار داده شده است و توجه به کشش هایی که در درونش نسبت به آرمان های بلند انسانی وجود دارد، در جهت رسیدن به اهداف والای انسانی و کمال و سعادت حقيقی اش گام بردارد

فصل اول :

ضرورت انسان شناسی

اولاً : سوال در مورد خدا و آفرینش ، هستی ، و انسان در طول تاریخ بشری همواره مطرح بوده و خواهد بود فلذا در معارف دینی ما هم معرفت نفس هم چون خدا شناسی جزء بهترین علوم و معارف بوده است

(معرفت النفس انفع المعرف) و عدم شناخت انسان، جهل به همه چیز دانسته شده است (لا تجهل نفسك فان الجاهل معرفة نفسه جاهل بكل شيء)

ثانیاً : شاید دلیل این همه تأکید بر شناخت انسان این باشد که انسان بدون شناخت نسبت به حقیقت خویش هرگز از زندگی انسانی خود بهره ای نخواهد برداشت، هرچند که از لذات مادی و شهوانی هم برخوردار باشد.

فصل اول :

- ثالثاً : انسان شناسی منافع پر شماری به همراه دارد که در این جا به دو دسته از آنها اشاره می نماید
- یکم : نقش انسان شناسی زندگی اجتماعی
- اولاً : هدف مندی زندگی انسانی
- ثانیاً : کار امدی و عقلانیت نظامهای اجتماعی
- ثالثاً : جهت گیری صحیح علوم انسانی
- رابعاً : کمک به علوم تجربی

فصل اول :

اولا : هدف مندی زندگی انسانی

با معنی و بی معنی بودن زندگی انسان ، به تصویرهای مختلف ما از انسان بستگی تام دارد و این تصویرهای مختلف را تحقیقات انسان شناختی در اختیار ما قرار می دهد . اگر انسان را موجودی هدفدار - هدفی معقول و متناسب - و دارای اختیار تصویر کردیم که می تواند با تلاش اختیاری خویش به آن هدف برتر دست یابد ، زندگی وی معقول و با معنی می شود.

اگر در انسان شناسی تصویری که از انسان ارائه می دهیم که انسان بدون هدف معقول و متناسب ، متحیر و سرگردان ، و یا اگر انسان را موجودی بدانیم که محکوم جبر زیستی ، اجتماعی ، تاریخی و الهی است و خود نمی تواند سرنوشت خود را رقم زند ، در این صورت ، زندگی انسان ، بی معنی و سراسر پوچ و بیهوده خواهد بود .

فصل اول :

ثانیاً؛ کار امدی و عقلانیت نظامهای اجتماعی

همچنین اگر تصویری که ما از انسان ارائه می‌دهیم تصویری صحیح و مطابق با واقعیت انسانی نباشد، به طور قطع نیازهای اساسی او هم برای ما روشن نخواهد شد و ما در تشخیص نیازهای کاذب و غیرحقیقی انسان از نیازهای واقعی او دچار خطا و سردرگمی خواهیم شد. در چنین صورتی نظامهای اجتماعی مربوط هم، بر پایه نیازهای واقعی انسان پایه ریزی نشده، در نتیجه از پشتوانه معقول و منطقی برخوردار نخواهد بود

فصل اول :

ثالثاً؛ جهت گیری صحیح علوم انسانی

از آن جا که جهت گیری کلی دیدگاه های یک شخصیت علمی با مبانی انسان شناختی او نهایت ارتباط و همبستگی را دارد تا آنجا که تغییر در این مبانی و پیش فرض ها موجب تغییر در جهت گیری نظریه های او خواهد شد. به عنوان نمونه این آموزه را در نظر می گیریم: حقیقت انسان متشکل از ساحتی مجرد به نام روح است که بعد از مرگ هم باقی خواهد ماند و پایان زندگی دنیا نیستی و نابودی نیست. بدون شک تصویر ارائه شده از انسان در انسان شناسی ارتباط مستقیم با موجودیت علوم انسانی دارد؛ چرا که هیچ علم انسانی بدون شناخت انسان به وجود نمی آید.

تا جایی که می توان ادعا کرد بیشتر نزاع ها و اختلافات سیاسی، فلسفی، اجتماعی، فرهنگی و... بر مبنای پیش فرض های انسان شناسانه است. همین مطلب در غرب باعث تحولات عمیق در حوزه های معارف سیاسی، فرهنگی، دینی و غیره گردیده است و ایدئولوژی های مختلف سیاسی از قبیل لیبرالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی، ناسیونالیسم، فمینیسم و غیره زائیده نگرش خاص در مورد انسان بوده است.

فصل اول :

رابعاً؛ کمک به علوم تجربی

از آنجا که بهره برداری از علوم تجربی در قلمرو انسانیت انسان است لذا این علوم نیز بر انسان شناسی مبتنی است. از یک سو بسیاری از بیماریهای جسمی انسان در اثر مشکلات روحی او ایجاد یا تشدید می شود . و از این جهت ارتباط عمیقی بین روح و جسم انسان برقرار است. از سوی دیگر بیماری هایی در انسان یافت می شود که در هیچ حیوانی دیده نمی شود، مانند بیماری هایی که به مرض های قلبی تعبیر می شوند . چگونه بدون اطلاع از حقیقت انسان وجود ملکوتی او قابل درمان است ؟ طبیب در صورتی که انسان را موجودی ملکوتی بداند و آن را هم بر اساس هستی شناسی توحیدی بشناسد و چنین هستی شناسی توحیدی را هم در سایه معرفت خدا شکل دهد، در معالجه انسان هرگز او را با حیوانات یکسان نمی بیند.

فصل اول :

دوم : نقش انسان شناسی در حوزه علوم دینی

از منافع مهم انسان شناسی نقش آن در حوزه علوم دینی یعنی
چهار حوزه ذیل است :

یک : نقش انسان شناسی و توحید

دو : نقش انسان شناسی ، نبوت و امامت

سه : نقش انسان شناسی و معاد

چهار : نقش انسان شناسی و فضائل اخلاقی

فصل اول :

دوم؛ نقش انسان شناسی در حوزه علوم دینی

اولاً؛ شرایع توحیدی و به ویژه اسلام، بر لزوم شناخت انسان و تزکیه و تصفیه نفس آدمی تأکید فراوان دارند و شناخت انسان را به عنوان راهی برای دست یابی به معرفت خداوند معرفی می کنند. از این رو در روایات چنین آمده است: «من عرف نفسه عرف رب» به تعبیر عرفا انسان مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است، لذا اگر انسان خودش را بشناسد، ذات اقدس الله را بهتر و آسان تر می شناسد و به اسماء و صفات و افعال و آثار خداوند شناخت و معرفت پیدا می کند و همیشه به یاد او خواهد بود

فصل اول :

ثانیاً: نبوت به این معناست که انسان به تنها یی و فقط با استفاده از عقل خویش نمی تواند مسیر سعادت حقیقی خود را بیابد و نیازمند راهنمایانی از سوی خداست. از طرف دیگر میان انسان‌ها افرادی یافت می شوند و به آن مرحله از رشد و تعالی و عصمت دست می یابند که به طور مستقیم یا به واسطه فرشتگان الهی با خداوند ارتباط پیدا می کنند، و مجرای تحقق معجزات الهی و رساندن معارف و پیام خداوند به سایر انسان‌ها قرار می گیرند. پذیرش چنین حقیقتی مستلزم پذیرش چنین ظرفیت بالایی برای انسان است. شناخت صحیح از انسان ما را به این حقیقت رهنمون می کند که انسان می تواند به آن مرتبه از رشد و تعالی دست یابد که فرشتگان الهی بر او نازل شده، و حی بر او فرود آورند.

فصل اول :

ثالثاً : اعتقاد به حیات پس از مرگ، فرع بر برخورداری انسان از ساحتی روحانی و مجرد است. با مرگ انسان، این بعد او نابود نمی شود و بعد از جدایی از بدن می تواند به طور مستقل به حیات خود ادامه دهد و در هنگام قیامت به بدن برگردد. چنین اعتقادی در واقع نوعی نگرش نسبت به انسان است که اگر در مباحث انسان شناختی به چنین تصویری در مورد انسان نرسیم و نتوانیم آن را اثبات کنیم، مسأله معاد فرضی معقول و دارای پشتونه استدلالی نخواهد بود لذا قرآن از قول منکرین معاد می فرماید: «وَقَالُوا أَئِذَا ضَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ»، آیا بعد از مرگ و پراکنده شدن اجزاء بدنمان دوباره در قیامت زنده خواهیم شد .

فصل اول :

رابعاً؛ ما برای آگاهی از چگونگی تکامل نفس به وسیله افعال اخلاقی، باید کمال نفس را شناخته، آن را هدف خود قرار دهیم و رفتارهای اخلاقی خود را به عنوان راهی برای رسیدن به آن مقصد اعلی تنظیم کنیم، از این رو لازم است ابتدا نفس، امکان تکامل و غایت سیر آن را بشناسیم. از سوی دیگر، چون ارزش عمل اخلاقی به هدف و غایت آن است، تا وقتی که ندانیم حرکت نفس به سوی خداوند، و کمال آن نزدیکی به خداست، «نیت» مطلوبی نخواهیم داشت و در این صورت رفتار ما از منظر اسلام فاقد ارزش اخلاقی خواهد بود

فصل اول :

انواع انسان شناسی

در طول تاریخ بشر ، اندیشمندان برای حل معماها و پرسش‌های مطرح شده درباره انسان ، راههای مختلفی را در پیش گرفته اند ؛ برخی به بررسی مسأله با روش تجربی پرداخته و انسان شناسی تجربی را بنیان نهاده اند که در برگیرنده‌ی همه رشته‌های علوم انسانی است .

گروهی راه صحیح شناخت انسان را سیر و سلوک عرفانی و دریافت شهودی دانسته و با تلاش‌هایی که از این طریق انجام داده اند به نوعی شناخت از انسان که می‌توان آن را انسان شناسی عرفانی نامید دست یافته اند . جمعی دیگر ، از راه تعقل و اندیشه‌ی فلسفی به بررسی زوایای وجود انسان دست یازیده و انسان را از این منظر مورد تحقیق قرار داده و نتیجه تلاش فکری خود را انسان شناسی فلسفی نامیده اند و سرانجام گروهی با استمداد از متون دینی و روش نقلی قرآن کریم و تفسیر اهل‌البیت علیهم السلام از آن در صدد شناخت انسان برآمده و انسان شناسی دینی را پایه گذاری کرده اند . **بنابر این انواع انسان شناسی عبارت است از : انسان شناسی تجربی ، عرفانی ، فلسفی و دینی**

فصل اول :

الف : انسان شناسی تجربی یا علمی

در این نوع انسان‌شناسی با روش تجربی انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد و این شاخه علمی شامل همه رشته‌های علوم انسانی می‌شود و نباید این نوع انسان‌شناسی را با انسان‌شناسی به مفهوم Anthropology خلط کرد، چرا که آنتropولوژی هم یکی از شاخه‌های علوم انسانی است که تحت انسان‌شناسی تجربی قرار می‌گیرد.

بلکه منظور ما معنای مجموعه علوم تجربی انسانی که در برابر علوم تجربی طبیعی به کار می‌رود و شامل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد و حتی علوم تربیتی، مدیریت و شاخه‌هایی از علم حقوق می‌شود.

فصل اول :

ب : انسان شناسی شهودی یا عرفانی :

در انسان شناسی عرفانی از راه علم حضوری به مطالعه و بحث و بررسی در مورد انسان و معرفی انسان کامل و همچنین نحوه دست یابی انسان به کمال پرداخته می شود. عرفان شامل دو بخش است:

الف) عرفان نظری: این شاخه از عرفان به تفسیر هستی می پردازد و در آن از خدا، جهان و انسان بحث می شود. عرفان نظری مانند فلسفه الهی است که آن هم در مقام توضیح و تفسیر هستی است با این تفاوت که فلسفه در استدلال های خود فقط به اصول عقلی تکیه می کند ولی عرفان، مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را پایه استدلال های خود قرار می دهد و بعد آنها را به زبان عقلی توضیح می دهد.

ب) عرفان عملی: این بخش از عرفان روابط و وظایف انسان را با خود، جهان و با خدا بیان می کند و عمدۀ نظرش روابط انسان با خداست. این شاخه از عرفان علم سیر و سلوک نامیده می شود و در آن توضیح داده می شود که سالک برای این که به قله رفیع انسانیت یعنی توحید برسد، از کجا باید شروع کند و چه منازل و مراحلی را باید به ترتیب طی کند.

فصل اول :

ج : انسان شناسی فلسفی؛

انسان شناسی فلسفی بر اساس ماهیتی که دارد، انسان کلی را مورد نظر قرار می دهد، چراکه ماهیت شناخت فلسفی، شناخت مفاهیم کلی است و فیلسوف دنبال امور جزئی و شخصی نیست، لذا فلسفه در بخش انسان شناسی هم به دنبال شناخت ماهیت انسان به صورت قضیه حقيقیه است. در اين نوع انسان شناسی مسائلی از اين قبيل مطرح می شود:

- ❖ آیا انسان علاوه بر بدن، ساحت دیگری چون نفس دارد؟
- ❖ در صورت تعدد ساحت های وجودی وی، کدام یک از آنها حقیقت انسان را تشکیل می دهد؟
- ❖ تعریف نفس و ادله وجود و تجرد آن چیست؟
- ❖ د) رابطه نفس و بدن چگونه است؟

فصل اول :

د : انسان شناسی دینی:

در این نوع از انسان شناسی ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزش‌های گوناگون انسانی از طریق مراجعه به متون مقدس دینی - کتاب و سنت - به دست می‌آید.

پاره‌ای از اشکالات در انسان‌شناسی‌های تجربی و فلسفی و عرفانی باعث شده که بهترین راه برای شناخت انسان، روش دینی و وحیانی باشد، چراکه حقیقت انسان، همانند کتابی است که نیازمند شرح است و شارح این کتاب هم کسی جز مصنف آن یعنی پروردگار آفریننده آن نمی‌تواند باشد و خداوند سبحان هم حقیقت انسان را به وسیله انبیاء و اولیاء و فرشتگان خود شرح کرده است او را با خویشتن، با آفریدگار، با گذشته، حال و آینده اش آشنا کرده است.

فصل اول :

الف) : انسان از دیدگاه قرآن :

از دیدگاه قرآن انسان موجودی دو بُعدی است؛ یکی جنبه مادّی و جسمانی و دیگری جنبه فرامادی و روحی که از آن به «روح الهی» یاد شده است و بدنی جسمانی که بستری برای رشد روح و وسیله‌ای برای خدمت‌گزاری به روح است.

قرآن کریم می فرماید : «قُلْ يَتَوَفَّا كُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»

کلمه «توفّی» به معنای گرفتن و اخذ تمام یک چیز است، و آیه نیز می گوید: «یتوفّا کم» یعنی فرشته قبض روح، آن اصل و حقیقت شما را می گیرد و اگر روح بخشی از وجود انسان می بود، می بایست که قرآن به جای «یتوفّا کم» می فرمود «یتوفّی بغضّکم» در آیه دیگری خطاب یه حضرت یونس فرمود: «فَالْيَوْمَ نُنْجِي كَمْ بَيْدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آئِهً»
«پس امروز تو را با بدنت نجات می دهیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند عبرتی باشد».

فصل اول :

ابعاد وجودی روح انسانی

گفتیم انسان موجودی دو بعدی یعنی جسمانی و روحانی است. همانطور که بعد جسمانی او دارای ابعاد گوناگون و متفاوتی است، بعد روحانی و در واقع نفس انسان هم دارای ساحت‌های وجودی و ابعاد مختلفی است که در این مجال به برخی از آنها اشاره می‌شود.

در یک نگاه به طور کلی ابعاد و ساحت‌های وجودی نفس و روح را می‌توان به سه ساحت تقسیم نمود:

فصل اول :

نخست؛ بعد شناختی انسان

یکی از مهمترین و بنیادی ترین ابعاد وجودی انسان، جنبه معرفتی و شناختی اوست. جنبه شناختی انسان دارای مراتب گوناگونی می‌باشد؛ برخی از آنها با حیوانات مشترک است؛ مانند شناخت حسّی و خیالی. برخی از مراتب آن مختص به انسان می‌باشد و وجه تمایز او با حیوانات به شمار می‌آید؛ مانند شناخت عقلی و توانایی تفکر و اندیشه‌ورزی. برخی دیگر هم معرفت و شناخت شهودی انسان انسان است؛ چرا که گنجایش شناختی انسان منحصر به شناخت عقلی نمی‌شود بلکه فراتر از آن می‌تواند از حقایق جهان هستی را بدون واسطه مفاهیم ذهنی و از ز طرق معرفت شهودی و حضوری از نزدیک به شهود بنشینند. مانند حضرت آدم که در یک لحظه و توانست کل اسماء الهی را نز خود حاضر کند. به این علم و معرفت و فوق العاده‌ای که بین عالم و متعلم و علم فاصله‌ای وجود ندارد در قرآن کریم به «علم لدنی» تعبیر شده و خداوند آن را به برخی از بندگان شایسته خود عطا فرمود؛ «وَ عَلَّمَنَا مِنْ لَدُنْنَا عِلْمًا».

فصل اول :

دوم : بعد ارادی ، اختیار و انگیزه انسان

انسان موجودی انتخاب‌گر و مختار است و بر سر دو راهی‌ها دست به گزینش و انتخاب می‌زند. یکی از ملاک‌های ارزشمندی انسان که او را از حیوانات متمایز می‌نماید توان گزینشگری و اختیار اوست.

زیربنای حقوق و همچنین ارزش‌های اخلاقی، مسئولیت‌پذیری، تکالیف انسانی، آموزش و پرورش و فرستادن پیامبران الهی همگی به خاطر اختیار و اراده انسان است؛ اگر انسان مجبور باشد، همه این‌ها پوچ و بی‌معنا خواهد بود. قرآن کریم در تأیید این جنبه وجودی انسان می‌فرماید: «**كُلُّ نفسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**» و یا «**إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا**»

فصل اول :

اگر انسان خواست و اراده خود را تابع اراده حق تعالی نماید، اراده او شبیه اراده حق تعالی شده و صاحب عزم و همت می‌گردد؛ در حدیث قدسی آمده است: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی»

و در حدیث دیگر قدسی نیز فرموند: «یا ابن آدم أنا غنى لا أفتقر، أطعنی فيما أمرتك أجعلك غنيا لا تفتقر، یا ابن آدم أنا حى لا أموت، أطعنی فيما أمرتك أجعلك حيا لا تموت یا ابن آدم أنا أقول للشئ کن فيكون، أطعنی فيما أمرتك أجعلك تقول للشئ کن فيكون» ای فرزند آدم من زندهام و نمیمیرم، در آنچه به تو امر نمودهام از من پیروی کن، تو را به گونه‌ای قرار می‌دهم که زنده باشی و نمیری؛ ای فرزند آدم! من به چیزی که می‌خواهم، می‌گویم «باش»، پس او می‌باشد، در آنچه به تو دستور داده‌ام از من اطاعت کن، تو را به گونه‌ای قرار می‌دهم که به چیزی بگویی «باش»، پس «باش

فصل اول :

سوم؛ ساحتِ عاطفی انسان

انسان موجودی است آمیخته از عقل و عاطفه، عشق و اندیشه؛ و هر یک از این دو بُعد نقش اساسی در به حرکت درآوردن و تعالی بخشیدن به انسان دارند، قرآن کریم همان‌گونه که به عقل اهتمام ویژه دارد، به دل نیز که کانون عواطف است توجه دارد.

خاستگاه محبت و عواطف دل و قلب است؛ از این رو خداوند یکی از ویژگی‌ها مؤمنان را محبت شدید و عشق آنها به خود می‌داند؛

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًا لِّلَّهِ

فصل اول :

بعضی از اندیشمندان بعد عاطفی و گرایشی انسان را به دو دسته تقسیم می

کنند :

الف : «**گرایش های حیوانی**» : که شامل آن دسته از گرایش های مشترک

بین انسان و حیوان مانند گرایش به حفظ و صیانت از خود و میل به

جنس مخالف

ب : «**گرایش های انسانی**» : که عبارت باشد از گرایش های مختص به

انسان مانند «خداخواهی و خداگرایی» ، «زیبایی دوستی»، میل و محبت به

خداآوند و چیزی که امیر المؤمنینعلیه السلام در قالب دعایی در مورد آن

می فرماید : «خداوندا تو قلب ها را بر محبت خود آفریدی»

((فصل دوّم))

ایمان گرایی دینی

* الف: تعریف ایمان

* ب: ارکان ایمان

* ج: متعلقات ایمان

* د: مراتب ایمان

* ه: کارکردهای ایمان

فصل دوّم :

الف؛ تعریف ایمان

واژه ایمان در لغت از ریشه «آمن» به معنای امنیت آرامش و اطمینان قلب، گرویدن، عقیده داشتن، ایمن کردن و بیم نداشتن است که به معنی جای گیر شدن اعتقاد در قلب، تصدیق چیزی با اطمینان و نیز وثوق به کسی یا چیزی که در هر دو معنا، مفهوم ایمنی در کار است.

ایمان در لغت نامه دهخدا : امن، ایمن شدن، بی هراس شدن، بی بیم شدن، عتماد کردن، امین پنداشتن، آرامش قلب مقابل خوف

ایمان در اصطلاح عبارت است از : « اعتقاد و تصدیق قلبی به خدا، معاد، کتب آسمانی، پیامبران و ملائکه و به تعبیری امور غیبی و کسی را که به همه این امور تصدیق و اعتقاد قلبی دارد و در عمل هم به آن پای بند است مومن می گویند ».

فصل دوّم :

اگر چه در خصوص نقش «عمل» و «معرفت»، و «اقرار به زبان» تعریف اصطلاحی ایمان اختلافاتی بین متكلمین اسلامی از اشاعره ، معتزاله ، مرجئه و غیره وجود دارد ، لیکن با قاطعیت می توان گفت آنچه مورد توافق اکثر علمای شیعه و اهل حدیث از اهل سنت بخصوص حنفی ها و شافعی قرار دارد این است که : «**ایمان عبارت است از تصدیق قلبی**، **اقرار زبانی و عمل کردن** » و بدون هر یک این ها ایمان نیست بلکه اسلام آوردن است » كما اینکه امام صادق (ع) فرمودند: «الإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.»

فصل دوّم :

ارکان ایمان

از تعریف اصطلاحی ایمان معلوم شد که؛ ایمان دارای حداقل سه شاخه و یا سه رکن اصلی است و مؤمن کامل کسی است که هر سه جنبه را دارا باشد. آن سه رکن اساسی عبارتند از:

اول؛ اعتقاد قلبی: باور به وجود خداوند و حقایق محوری در مورد خداوند، جهان، انسان کامل، معاد، پیامران، قرآن و عالم غیب.

دوم؛ اقرار به زبان: یعنی ابراز ایمان به زبان در جهت شریک و ترغیب کردن دیگران در ایمان به اعتقادات.

سوم؛ عمل به ارکان: یعنی، انجام واجبات و ترک محرّمات یا عمل به مقتضای این باور ها.

فصل دوّم :

متعلقات ایمان

منظور از متعلقات ایمان همان چیزهای است که باید به آن ایمان داشت تعداد زیادی از آیات قرآن در این باره می باشد از جمله :

در باره محور ها و متعلقات ایمان در قرآن کریم مصادیق فرآوانی ذکر شده است که همه آن ها به نوعی به توحید و اعتقاد به خدا باز می گردد؛ یعنی اعتقاد به نبوت، معاد، امامت، قرآن، کتب الهی دیگر انبیای الهی و امور غیبی و فرشتگان در واقع همه از لوازم اعتقاد به خداوند می باشد.

فصل دوّم :

برخی از مهم ترین محور ها و متعلقات ایمان که در قرآن کریم مورد تاکید قرار گرفته اند عبارتند از :

نخست : ایمان به خداوند .

دوم : ایمان به پیامبر اعظم و همه پیامبران دیگر (صلوات اللہ علیہم)

سوم : ایمان به قرآن و آنچه بر پیامبران الهی نازل شده است .

چهارم : ایمان آخرت و روز قیامت]

پنجم : ایمان به فرشتگان و ملائکه .

ششم : ایمان به عالم غیب .

هفتم : ایمان به امامت و ولایت

فصل دوّم : مرااتب ایمان

همانطور که «یقین» که یک موضوع معرفتی است از دیدگاه قرآن دارا مراتب مختلفی مانند «علم اليقين، عین اليقين و حق اليقين. است که «علم اليقين» در مرحله معرفت مفهومی و ذهنی است و «عین اليقين» یافتن حقایق خارجی و مشاهده همان معرفت مفهومی و ذهنی است؛ «حق اليقين» آن است که انسان نه تنها شاهد حق باشد، بلکه عین شهود قرار گیرد . به حسب آیات قرآنی. «ایمان» نیز دارای مراتب و درجات مختلفی است . یعنی که این طور نیست که همه کسانی که «مؤمن» نامیده می شوند درجه ایمانشان یکسان باشد. آیاتی از قرآن کریم دلالت دارند که ایمان قابل افزایش و زیاد شدن است، و همین مسأله می رساند که ایمان یک درجه ندارد. مثلا در سور انفال آمده است : «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيهِمْ آيَاتُهُ زادَتْهُمْ إِيمَانًا»

فصل دوّم :

کما اینکه خداوند هم در قرآن فرمود : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَمْنُوا بِاللَّهِ» روایت معروفی است که امام صادق(علیه السلام) می فرمایند : «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ وَجَلِيلٌ وَضَعَ الْأَيمَانَ عَلَيْ سَبْعَةِ أَسْهُمٍ عَلَى الْبَرِّ وَالصَّدْقِ وَالْبَيْقَيْنِ وَالرَّضَا وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحَلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ ... وَقَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَلِبَعْضِ السَّهْمَيْنِ وَلِبَعْضِ الْثَّلَاثَةِ ... ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى صاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَلَا عَلَى صاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةَ فَتَبَاهُظُوهُمْ ثُمَّ قَالَ كَذِلِكَ حَتَّى اِنْتَهِي إِلَى السَّبْعَةِ» خدای عز و جل ایمان را هفت سهم کرده است: نیکی، راستی، یقین، رضا، وفا، علم و برداری. سپس آن را بین مردم تقسیم کرد... و به برخی یک سهم، به برخی دو سهم و به برخی سه سهم داد... سپس امام صادق(علیه السلام) فرمودند: پس بار نکنید بر کسی که یک سهم از ایمان را دارد آنچه را که در حد کسی است که دو سهم از آن را دارد، و بر آن کس که دو سهم دارد آنچه را که در حد کسی است که سه سهم دارد؛ که بر آنها گران خواهد آمد (و آن بار را تحمل نخواهند کرد). سپس حضرت به همین ترتیب این مطلب را تا سهم هفتم تکرار کردند.

فصل دوّم :

مولوی حسین پور از علمای بزرگ اهل سنت و رئیس حوزه علمیه گشت که به شیخ الحدیث مشهور است ضمن تعریف ایمان به تصدیق قلبی ، اقرار به زبان و عمل جوارحی در مورد مراتب ایمان می نویسد : « محدثان برای ایمان دو مرتبه ذکر کرده‌اند:

یکم : مرتبه‌ی تصدیق قلبی است : اثر این مرتبه نجات از آتش دوزخ است هر چند مدتی در آتش بماند.

دوم : مرحله‌ی اقرار به زبان و عمل به جوارح : که باعث ورود به بهشت می‌شود. بر این اساس اگر عمل صالح نباشد ایمان محفوظ است.

از این رو منافق چون از مرتبه‌ی نخست، یعنی تصدیق قلبی بی‌بهره است، جزو مؤمنین به شمار نمی‌آید؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»

فصل دوّم :

ائمه عليهم السلام بر اساس آیه قرآن کریم که فرمود : «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقِرٌ وَمُسْتَوْدِعٌ قَذْ فَصَلَنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» مراتب ایمان را به دو مرتبه تقسیم فرمودند:

الف؛ مرتبه ایمان «مستودع»

ب؛ مرتبه ایمان «مستقر»

ابو بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام سوال کردم معنی «هو الذي انشاكتم منْ نفس واحدة فمستقر و مستودع» چیست ؟

فرمودند : مقصود از مستقر آن ایمانی است که در دل ثابت بماند و از آن جدا نگردد، و مستودع ایمان عاریه میباشد که زمانی وجود دارد، و گاهی سلب میشود، و زبیر از این اشخاص بود .

فصل دوّم :

مقام معظم رهبری :

«من کلام له علیه السّلام فی الأیمان: فمن الأیمان ما يكون ثابتًا مستقرًا فی القلوب و منه ما يكون عواری بین القلوب و الصّدور الى اجل معلوم». دوگونه ایمان داریم؛ ایمان ثابت و مستقر، و ایمان مستودع و عاریه‌یی. ایمان عاریه‌یی هم ایمان است؛ نه این که آن شخص، منافق است؛ ایمانش راسخ نیست؛ لذا زود زایل می‌شود. ایمان ثابت و مستقر، یعنی جای گرفته‌ی در قلب، تکیه کرده‌ی به یک استدلال و یک بینش عمیق، و پشتیبانی شده‌ی با عمل صالح.

فصل دوّم :

نوع دیگر ایمان این است که با احساسات پیدا شده، با منطق پیدا نشده؛ انسان پای آن، عمل صالح نگذاشته؛ همین طور شعار ایمانی داده و گاهی هم خیلی تند شعار داده؛ اما پای این، عمل صالحی که به خاطر آن با نفس خودش مسخره شده و مبارزه کند، خرج نکرده؛ یعنی این ایمان با عمل صالح آبیاری نشده؛ این می‌شود ایمان عاریه‌یی. حضرت می‌فرماید: «و منه ما يكون عواري بين القلوب والصدور الى اجل معلوم». آن وقت معلوم چه هنگام است؟ در چه موقعی این گونه ایمان زایل می‌شود؟ وقتهای امتحان و لحظات هوای نفس. مثلًاً اگر کسی پولکی است، هنگامی که بین پول و حفظ ایمان، سر دو راهی قرار بگیرد، ایمان می‌پرد و تمام می‌شود.

فصل دوّم :

از دیدگاه ما و با توجه به مجموع آیات و روایاتی که تا کنون به نظر رسیده و تصریح آیه چهارم سوره مباره انفال که فرمود : « أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ » می توانیم مراتب ایمان را به مرحله تقسیم کرد :

اول : معرفت و شناخت .

دوم : عشق و محبت سر شار .

سوم : اطاعت محض از به اوامر و نواهی حق .

چهارم : اخلاص در عمل . (مخلص)

پنجم : تسليم در برابر حق . (مخلص)

فصل دوّم : کارکردهای ایمان

کار کرد معنای انجام یک وظیفه گرفته شده و در فارسی معادل هایی چون نقش، عمل، خدمت و شغل دارد.

کارکردها در علوم اجتماعی به لحاظ انطباق با اهداف مورد نظر به دو دسته تقسیم می شوند :

الف : کارکردهای مطلوب یا مثبت .

ب : کارکردهای نامطلوب یا منفی.

اما در اینجا منظور ما از کارکرد، تمامی خدمات، آثار و هر نوع نقش ایمان در زندگی فردی و اجتماعی انسان است. بنابراین، کارکرد ایمان را در دو بعد فردی و اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرد.

فصل دوّم :

کار کرد های ایمان را به دو دسته فردی و اجتماعی تقسیم می کنند :

الف: کار کرد های فردی ایمان

اول : آرامش روحی و روانی.

دوم : رضایت و خوشبختی.

سوم : برخورداری از لذت های معنوی .

چهارم : توکل بر خدا امید به آینده.

پنجم : عفت و پاکدامنی .

ششم : سلامت جسمی.

هفتم : پایداری در سختی ها و گرفتاری ها.

فصل دوّم :

آرامش روحی و روانی

بدون شک، آرامش روانی نخستین چشمۀ خوشبختی است. اما وقتی که می‌دانیم تیزهوشی و دانش و سلامتی بدن و نیرومندی و مال و ثروت و شهرت و مقام و دیگر نعمت‌های مادی زندگی در رسیدن انسان به آن دخالتی ندارند، چگونه می‌توانیم به آن دست یابیم؟!

ما با اطمینان پاسخ می‌دهیم: آرامش روانی فقط یک منبع دارد و دومی ندارد. این یگانه منبع آرامش روانی ایمان به خدا و روز آخرت است، ایمانی صادقانه و عمیق که زنگار شک و تردید آن را تیره نساخته و از آفت نفاق نیز بدور باشد.

فصل دوّم :

رضایت و خوشبختی

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجْلَ بِقُسْطِهِ جَعَلَ الْفَرَحَ وَالرُّوحَ فِي الرِّضَا وَالْيَقِينِ، وَجَعَلَ الْغُمَّ وَالْحُزْنَ فِي السُّخْطِ وَالشُّكِّ»

«خدای عزّ وجل از روی قسط و عدالت حقیقی خویش شادمانی و کامروایی را در رضایت و یقین، و غم و اندوه را در نارضایتی و تردید قرار داده است» (حدیث نبوی).

در این حدیث شریف از یک حقیقت بزرگ در ارتباط با روان انسان پرده برداری شده است. همانگونه که سنت الهی سیری و سیرابی را به خوراک‌ها و نوشیدنی‌های این جهان مادی مربوط گردانیده، در جهان روح و روان انسانی نیز شادمانی و کامرانی و شادی و آسایش روان آدمی را در رضایت و یقین قرار داده است، همچنانکه سنت الهی غم و اندوه را با نارضایتی و تردید پیوند داده است.

فصل دوّم :

احساس رضایت برای انسان از نخستین عوامل آرامش روانی است و آرامش روانی نیز رمز خوشبختی است.

در حدیث آمده است:

«مِنْ سَعَادَةُ الْمَرْءِ اسْتِخَارَتُهُ رَبَّهُ، وَرَضَاهُ بِمَا قَضَى، وَمِنْ شَقَاءِ الْمَرْءِ
تَرْكُهُ الْاسْتِخَارَةَ، وَعَدَمِ رَضَاهُ بَعْدَ الْقَضَاءِ»

از خوشبختی انسان است که گزینش در امور خویش را به پروردگارش واگذارد (استخاره کند)، و به آنچه پروردگارش مقدر کرده است رضایت بدهد، و از بدبختی انسان است که گزینش پروردگار را در امور خویش نپسندد، و به مقدرات پروردگارش رضایت ندهد.

فصل دوّم :

توکل بر خدا و امید به آینده

از جمله عوامل ایمنی و آرامش در وجود انسان با ایمان امیدی است که همه ارگان‌های وجودش را پر کرده است پرتو درخشندگانی که در شب‌های تیره و تار زندگی به انسان چشم می‌زند و نشانه‌های راه را در نظرش پدیدار می‌گرداند و راه را به او نشان می‌دهد.

امید یک نیروی پیش‌برنده است که دل انسان را برای کارکردن قوت می‌بخشد، و انگیزه‌های فعالیت و تلاش برای انجام‌دادن تکالیف و وظائف را در وجود انسان می‌آفریند، و به روح و جسم انسان نشاط می‌بخشد. آدم تنبل را به جدیت و می‌دارد و آدم کوشارا به مداومت در جدیت و زیادتر کوشیدن فرا می‌خواند، و آدم شکست‌خورده را وا می‌دارد که بار دیگر بکوشد تا پیروز گردد.

فصل دوّم :

برخورداری بیشتر از لذت های معنوی انسان دو گونه لذت دارد:

۱- لذت هایی که به یکی از حواس انسان تعلق دارد که در اثر برقراری نوعی ارتباط میان عضو از اعضا یا یکی از مواد خارجی حاصل می شود؛ مانند لذتی که چشم از راه دیدن و گوش از راه شنیدن و دهان از راه چشیدن می برد.

۲- لذتهايی که با عمق روح و وجودان آدمی مربوط است و به هیچ عضو خاصی مربوط نیست و تحت تأثیر برقراری رابطه با یک ماده‌ی بیرونی حاصل نمی شود؛ مانند لذتی که انسان از احسان و خدمت و یا از محبویت و احترام و یا از موفقیت خود یا موفقیت فرزند خود می برد.

لذت های معنوی از لذت های مادی هم قوی تر است و هم دیر پاتر، لذت عبادت و پرستش خدا برای مردم عارف حق پرست از این گونه لذت هاست. عابدان عارف که عبادتشان توأم با حضور و خضوع است، بالاترین لذت ها را از عبادت می برند. در زبان دین از طعم ایمان و حلاوت ایمان یاد شده است، ایمان حلاوتی دارد فوق همه‌ی حلاوت ها.

فصل دوّم :

پایداری در سختی‌ها و گرفتاری‌ها

طبیعت زندگی دنیا و طبیعت حضور بشر در صحنهٔ زندگی، اقتضايش اینست که محال است انسان در گیرودار زندگی دچار سختی‌ها و گرفتاری‌هایی نشود، و دشواری‌هایی به سراغش نیاید. بسیار می‌شود که کاری به سامان نمی‌رسد، آرزویی جامهٔ عمل نمی‌پوشد، دوستی می‌میرد، بیماری بدنی عارض می‌شود، ثروتی از دست می‌رود، این‌ها همهٔ چیزهایی است که در جویبار زندگی یافت می‌شود. از راه تجزیه و تحلیل‌ها و مشاهدات گوناگون به اثبات رسیده است که بی‌تاب و توان‌ترین مردم در برابر سختی‌های زندگی، ملحدان و شکاکان و سست ایمانان اند، و این انسان‌های بی‌ایمان یا سست ایمان از همهٔ زودتر شکست می‌خورند و شکست را می‌پذیرند.

فصل دوّم :

قرآن کریم این گروه از انسان‌ها را چنین توصیف فرموده است:

وَلَئِنْ أَذَقْنَا إِلِّيْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا هَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَوْسُ كَفُورٌ «اگر به انسان از سوی خودمان رحمتی بچشانیم و سپس آن را از او بازگیریم، نامید می‌گردد و کفران می‌ورزد».

انسان‌های با ایمان به عکس، شکیباترین مردمان در برابر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها هستند و به هنگام رویدادهای ناخوش‌آیند زندگی خشنودترین و خوشبین‌ترین انسان‌هایند. دریافته‌اند که عمر دنیا کوتاه است، و در برابر عمر جاودانه آخرت چیزی به حساب نمی‌آید.

فصل دوّم :

ب: کارکردهای اجتماعی دین.

یکم؛ انسجام و تحکیم وحدت اجتماعی.

دوم؛ رفاه و آسایش در زندگی.

سوم؛ بسط و گسترش عدالت اجتماعی.

چهارم؛ نوع دوستی و خدمت به مردم.

پنجم؛ کاهش جرم و انحرافات اجتماعی.

ششم؛ امنیت و آرامش اجتماعی.

اندیشه اسلامی ۱

جشن دوم

خدا یابی و خداشناسی

اثبات و جود خدا

((فصل اول))

خدا یابی

* الف: برهان فطرت

* ب: برهان نظم

* ج: برهان علیّت

* د: برهان صِدّيقین

فصل اول :

نظریه های خداپردازی

یکم؛ برخی فیلسوفان و متکلمان مسلمان وجود خدا را بدیهی و بی نیاز از دلیل و به تعبیری «فطری» می دانند. علامه طباطبائی تاکید می کنند که؛ از آیات قرآن بر می آید که اصل وجود خداوند هیچ گاه مورد تردید آدمی نبوده است و نخواهد بود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام خداشناسی و خداجویی را امری فطری می داند؛ همان گونه که فرموده اند: خداوند قلب ها را با اراده و محبت خود، و عقلها را با معرفت خود سر شته است: «اللَّهُمَّ خَلَقْتَ الْقُلُوبَ عَلَى إِرَادَتِكَ، وَ فَطَرْتَ الْعُقُولَ عَلَى مَغْرِفَتِكَ»

فصل اول :

قرآن کریم هم در سوره ابراهیم می فرماید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

دوم: در مقابل برخی دیگر از فیلسفان و متكلمان برآند که وجود خدا

بدیهی نیست و نیاز به استدلال و برهان دارد.

سوم، برخی دیگر علی رغم اینکه به بداهت وجود خداوند اذعان دارند

وجود برهان و استدلال را هم مایه بیداری توجه و در نتیجه ضروری می

شمارند.

فصل اول :

براھین خدا یابی

ما در این کلاس به سه برهان بر وجود خداوند یعنی برهان «فطرت»، «برهان علیّت» و برهان «نظم» اشاره می کنیم.

برهان فطرت

می دانیم که راه شناخت وجود خداوند بر دو نوع است :

الف: سیر در آفاق، شناخت آفاقی

ب: سیر در انفس، شناخت انفسی

کما اینکه خداوند در قرآن کریم فرمود: سَنُرِيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». راه خداخواهی فطرت همان سیر در انفس یا شناخت انفسی حضرت حق است. (فصلت (۱۴) : ۵۳)

فصل اول : معنای فطرت

ماده «فَطَر» در اصل به معنای آغاز و شروع است و به همین دلیل به معنای خلق نیز به کار میرود.

فطرت در اصطلاح : که فطرت در اصطلاح به دو معنای خاص و عام به کار می‌رود.
فطرت به معنای عام: عبارت است از مجموعه ویژگی‌های سرشته نوع انسان که بالقوه در او وجود دارند. این استعدادها و توانایی‌های سرشته که فصل ممیز انسان از دیگر موجودات‌اند، استعدادهایی چون حقیقت‌جویی و خلاقیت را دربر می‌گیرند.
فطرت به معنای خاص: که در قرآن کریم به کار رفته، همان فطرت توحیدی و الهی انسان(فطرت دینی) است که عبارت است از توانایی ذاتی و سرشته شناخت و گرایش به الله در انسان.

فصل اول :

ویژگی مشترک امور فطری

اموری را می توان فطری دانست که دارای سه ویژگی اند:

اول : در همه انسانها فطرت وجود دارد.

هر چند کیفیت امور فطری از نظر شدت وضعف متفاوت است

دوم : همیشه ثابت هستند .

در تمام برهه‌های تاریخ اقتضای ثابت و یکسانی دارند)

سوم : نیاز به تعلیم و تعلم ندارند.

آموزش و استدلال در جهت تقویت، یادآوری و جهت دادن به آنها است

فصل اول :

دلایل فطروی بودن خداشناسی دلیل نقلی

قرآن کریم فرمود:

پس روی خود را متوجه آین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند انسان ها بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آین استوار، ولی بیشتر مردم نمی دانند (۱).

امیر المؤمنین علیه السلام هم فرموند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ» یعنی «پس رسولانش را در میانشان گمارد و پیمبرانش را پیاپی فرستاد تا از آنان بخواهند حق میثاق فطرت را بگذارند و نعمتی را که فراموششان شده به یادشان آرند».

(۱) «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيْمَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

فصل اول : دلیل عقلی

در فلسفه ثابت شده است، معلولی که دارای مرتبه ای از تجرد است، نسبت به علت هستی بخش خود، حضور و درجه ای از علم را دارد. و از آنجا که خداوند، علت العلل و خالق همه مخلوقات از جمله نفس انسانی است، نفس انسانی (که دارای مرتبه ای از تجرد می باشد) به خداوند علمی حضوری دارد. انسان بگونه ای آفریده شده است که در اعماق قلب خویش، رابطه ای وجودی با خدا دارد، اگر قلب و دل خود را صیقل دهد به اعماق جان خویش راه می یابد، این رابطه را پیدا می کند و به تعبیری خدا را به شهود می آورد.

فصل اول :

راه های شکوفایی فطرت عبارت اند از:

الف: هر گاه انسان ها از همه جا قطع امید می کنند، به خدا رو می آورند.

« وَإِذَا مَسَّكُمُ الْضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّا كُمْ إِلَى الْبَرِّ
أَغْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»

ب: توجه به مخلوقات و نظم حاکم بر آنها.

« أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَيْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ، وَإِلَى
الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ، وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ، فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرْ»

فصل اول : برهان علیّت

برهان علیّت یعنی از گذر معلولیت عالم به وجود خدا پی می‌بریم.

مقدمه اول برهان : جهان معلول است.

مقدمه دوم برهان : هر معلولی نیازمند علت است.

نتیجه برهان : جهان نیازمند علتی است که آن علت یا خداست یا نهایتاً به

خدا می‌رسد. (پس خدا وجود دارد)

فصل اول :

تعريف علت و معلول

اگر دو وجود «الف» و «ب» را با یکدیگر مقایسه کنیم و بینیم که «الف» موجودی است که تحقق موجود دیگر یعنی «ب» متوقف بر آن است، وجود «الف» را علت و وجود «ب» را معلول می‌گوییم.

علل بطور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

علت ناقصه : اگر علت به گونه‌ای باشد که برای وجود معلول محتاج یک چند چیز دیگر باشد، آن را علت ناقصه می‌گویند. لازم ناکافی.

علت تامه : موجودی که با وجود آن، تحقق و وجود موجود دیگر ضرورت پیدا می‌کند. (علت وقتی تامه باشد معلول ضروری وجود می‌گردد) مانند : حرارت و آتش

فصل اول :

اقسام علت

معمولاً فلاسفه علت را بر چهار قسم تقسیم می کنند :

علت فاعلی : آن است که معلول از آن به وجود می آید.

الف) **فاعلی طبیعی:** در فیزیک و طبیعتیات بکار می رود مانند ، منشأ حرکت و دگرگونی اجسام و حالات است.

ب) **فاعلی الهی:** در فلسفه و الهیات مورد بحث است. موجودی که معلول را پدید می آورد و به آن هستی می بخشد. منظور از علت فاعلی در برهان علی و معلولی ، علت فاعلی الهی است.

علت غایی : هدف و انگیزه فاعل برای انجام کار است.

فصل اول :

علت مادی : زمینه‌ی پیدایی معلول است و در ضمن آن باقی می‌ماند؛ مانند عناصر تشکیل دهنده‌ی گیاه.

علت صوری : صورت و فعلیتی است که در ماده پدید می‌آید و منشأ آثار جدیدی در آن می‌گردد؛ مانند صورت نباتی.

اصل علیّت

در این برهان، اصل علیّت، یعنی «هر معلولی نیازمند علت است»، این امر موضوعی کاملاً بدیهی است و بر همه موجودات وابسته اعم از مادی و مجرد، صادق است. دقت بفرمایید گفتیم هر معلولی، نه هر موجودی.

فصل اول :

اثبات معلولیت عالم

یکم: ملاک احتیاج معلول به علت، ضعف وجودی معلول است.

(هر موجود فقیر و ضعیفی نیازمند علت است)

برخی نشانه های ضعف وجودی معلول عبارتند از:

الف) محدودیت زمانی و مکانی.

ب) محدودیت آثار .

ج) وابستگی و تعلق به غیر .

د) تغییرپذیری .

ه) . فناپذیری.

فصل اول :

دوم: موجودی که تغییر می پذیرد بی گمان فقر وجودی دارد. در نتیجه معلول است؛ چرا که تغییر علامت فقدان و کمبود است و روشن است که موجود دارای نقص و کمبود، خود نمی تواند کمبود خویش را مرتفع سازد؛ بلکه محتاج علتی است که آن را قوّه استعداد به فعالیت برساند.

سوم: ممکنات سابقه و لاحقه نیستی دارند و اجزای جهان به هم وابسته‌اند.

چهارم: کلام علی (ع) در نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶ خصوص معلولیت عالم و فقر ذاتی معلول: **كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ**؛ یعنی هر موجودی که به غیر خود متکی است، معلول است و علت دارد.

فصل اول : تسلسل باطل است

برخی معتبرضان برهان علیّت می گویند، چه اشکالی دارد که سلسله علل تا بی نهایت ادامه داشته باشد و ماده خود علت خود باشد.

فلاسفه به این اشکال پاسخ داده اند که تسلسل علل تا بی نهایت محال است.

اگر سلسله ای از علل و معلومات را فرض کنیم که هر یک از علت ها، معلول علت دیگری است، سلسله ای از تعلقات و وابستگی ها خواهیم داشت و بدیهی است که وجود وابسته بدون وجود مستقل - که طرف وابستگی آن است - تحقق نخواهد یافت. پس ناگزیر باید ورای این سلسله ای وابستگی ها و تعلقات، وجود مستقلی باشد که همگی آنها در پرتو آن تحقق یابند.

فصل اول :

اما آیا اینکه نمی شود این جهان، علت خودش باشد که اصطلاحاً آن را

«دور» می نامند باید گفت، دور به معنای این است علت وجودی

موجود، خود او باشد؛ یعنی وجود موجود بر خود متوقف باشد و این

امر مستلزم آن است که موجود بر خود مقدم باشد و لازمه‌ی آن

اجتماع متناقضین است.

فصل اول : برهان نظم

برهان نظم، یکی از رایج ترین براهینی است که بر وجود خداوند اقامه شده است.

آدمیان از دیرباز با مشاهده پدیده های منظم و هماهنگ جهان، از خویش پرسیده اند که این نظم و هماهنگی معلول چیست؟ آیا خود اجزاء با همکاری یکدیگرند این نظم را پدید آورده اند یا ناظمی حکیم و با تدبیر، آنها را منظم کرده است؟

فصل اول : تعریف نظم

واژه نظم در مقابل مفهوم هرج و مرج و آشفتگی بکار می رود و در تعریف

آن گفته اند: « مجموعه ای است که اجزای آن به گونه ای با هم ارتباط

دارند که همگی هدف یگانه و مشخصی را تعقیب می کنند»

به عبارت دیگر: « نظم گرد آمدن اجزای متفاوت با کیفیت و کمیّت ویژه ای

در یک مجموعه است به گونه ای که همکاری و هماهنگی آنها، هدفی

معین را در پی دارد.»

فصل اول :

ساختار مشترک برهان نظم

مقدمه‌ی اول: عالم طبیعت پدیده‌ای منظم است یا در عالم پدیده‌های منظم وجود دارد.

مقدمه‌ی دوم: هر نظمی براساس بداهت عقلی از ناظمی حکیم و با شعور ناشی می‌شود.

نتیجه برهان: ترکیب این دو مقدمه آن است که ، عالم طبیعت ناظمی مدبّر و با شعور دارد

فصل اول :

عناصر نظم

اگر در مجموعه های منظم دقت شود آشکار می گردد که سه عنصر،

سازنده اصلی مفهوم نظم است.

اول؛ طراحی و برنامه ریزی دقیق.

دوم؛ سازماندهی حساب شده.

سوم؛ هدفمندی.

فصل اول :

ویژگی های برهان نظم

اولاً؛ برهان نظم بر دو مقدمه استوار است:

نخستین آن حسی است، و دیگری عقلی است .

مقدمه حسی: آدمیان به راهنمایی حس خود، پدیده هایی را می یابند که

همگی مقهور نظم و انسجامی شگفتند .

مقدمه عقلی: به حکم عقل، هر پدیده نظام مند و منسجم، مخلوق و مصنوع

ناظمی حکیم و ذی شعور است .

فصل اول :

ثانیاً؛ برهان نظم نیاز به اثبات ندارد. همین اندازه که بعضی از موجودات پیرامون خود را - و یا حداقل وجود خود را - منظم یافتیم، برای نتیجه گیری کافی است. به گفته متین حضرت امیر در نهج البلاغه:

«به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و گردش شب و روز ... بنگرید! پس وای بر آن که ایجادکننده را انکار کرده، به نظم آورنده را باور ندارد »

ثالثاً؛ برهان نظم پویا است: یعنی با پیشرفت علم، اسرار نظام مند موجودات بیش از پیش کشف می شود و آدمی بیش تر از پیش مبهوت این ساختارهای منظم و پیچیده می شود و دست توانای ناظم حکیم برای او آشکار تر می گردد.

فصل اول :

تقریرهای مختلف برهان نظم

برهان نظم را میتوان به سه صورت مطرح ساخت: برهان هدفمندی، برهان نظم از موارد جزئی و برهان هماهنگی در کل عالم.

یکم؛ برهان هدفمندی

در این برهان بر هدفمندی موجودات منظم تاکید شده است. مشاهده می کنیم که پدیده های منظم همواره بسوی غایتی در حرکت اند.

اولاً؛ می دانیم آنچه علم و آگاهی ندارد نمی تواند به سوی هدفی حرکت کند.

ثانیاً؛ می دانیم که این موجودات خود فاقد علم و آگاهی ند.

بنابراین موجودی آگاه، مدبر آنها را به سوی غایت هدایت می کند.

فصل اول :

دوم؛ برهان نظم از موارد جزئی

در این تقریر از موارد جزئی نظم به ناظم حکیم پی برده می شود. هنگامی که به موجودات این عالم می نگریم، سازماندهی حساب شده و برنامه ریزی دقیق را احساس می کنیم. چنین نظمی به خودی خود رخ نمی دهد . بنابراین، ورای چنین موجودات منظمی، ناظم و حکیم و علیمی وجود دارد که از سر حکمت و آگاهی آنها را پدید آورده است.

بطور مثال مطالعه روی چشم انسان، نشانگر این است که سازنده ای هوشمند آنرا ساخته است همانطور که اگر یک ساعت را بررسی کنیم شک نمی کنیم که آنرا یک نفر هوشمندانه ساخته است .

فصل اول :

سوم؛ برهان هماهنگی در کل عالم

این تقریر از برهان نظم بر هماهنگی و نظم کل عالم تاکید می کند هماهنگی و ارتباط و سازواری اجزاء عالم با همدیگر، اثبات می کند بر وجود ناظم حکیم برای کل عالم هستی

پیشرفت علوم تجربی این حقیقت را نشان می دهد که اجزای عالم چنان دقیق و سازوار تنظیم شده اند که مثلًاً اگر فاصله خورشید از حدی که برای آن تنظیم شده است کمی کمتر یا بیش تر شود، ادامه حیات موجودات میسر نیست.

امیر المؤمنین (ع) فرمودند : « خداوند آفرینش را آغاز کرد ... همه چیز را در زنجیره زمان به نظم کشید و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت »

((فصل دوم))

شناخت خداوند. (صفات خداوند)

- * الف: رویکردهای خداشناسی
- * ب: صفات خدا و اقسام آن
- * ج: صفات علم ، قدرت ، حیات و عدل الهی

فصل دوم :

شناخت خداوند. (صفات خداوند)

در مورد امکان شناخت صفات خداوند مانند علم، قدرت، حیات و غیره دیدگاههای مختلفی وجود دارد خصوصاً اینکه برخی از صفاتی که برای خداوند مطرح می کنیم برای انسان نیز بکار می بریم . حال باید پرسید کاربرد این واژه ها درباره خداوند گویای چه معنایی است؟! باید بدانیم صفات منسوب به خداوند با صفات منسوب به مخلوقات او از چه نسبتی برخور دارند.

فصل دوم :

رویکرد ها خدا شناسی

در مورد شناخت خداوند و صفات او چند رویکرد وجود دارد که

مهمترین آنها عبارتند از:

نخست؛ رویکرد تعطیل (تنزیه)

دوم؛ رویکرد تشبیه (انسان وارنگاری)

سوم؛ نظریه تشکیک (مراتبی)

فصل دوم :

نخست؛ رویکرد تعطیل (تنزیه)

دو گروه در مورد معناداری و امکان شناخت صفات خداوند نظر منفی دارند.

گروه اول: برخی متفکران نیمه نخست قرن بیستم معروف به اعضای «حلقه دین» هستند. مطرح کردند این ها می گویند معنادار بودن یک گزاره، بسته به امکان تعیین صدق و کذب آن گزاره است.

این گروه که از آنها به «پوزیتیویسم، (اصالت تحصل، تحصل گرایی یا اثبات گرایی) نام برده می شود. در مورد صفات خداوند مدعی اند که این گزاره ها چون با روش تجربی آزمون پذیر نیستند پس ، گزاره هایی بی معنایند.

فصل دوم:

گروه دوم: طرفداران نظریه «تنزیه» هستند، اینها می‌گویند از آنجا که هیچ شباهتی بین خداوند و انسان وجود ندارد و تنها توصیف حقیقی خداوند، تnzیه مطلق او از همه مخلوقات است. بنابراین؛ تنها می‌توانیم از خداوند توصیف‌هایی «سلبی» به دست دهیم و نه توصیف‌های «اثباتی» پس وقتی مثلاً گفته می‌شود «خدا داناست»، مراد این است که «خدا ندان نیست» یعنی ما نمی‌توانیم از صفات خداوند درکی اثباتی داشته باشیم و تنها می‌توانیم بگوییم «خداوند چه چیزی نیست»، اما اینکه خداوند چیست؟ و چه اوصافی دارد؟، از توان فهم و درک ما بیرون است.

فصل دوم :

در نقد این دیدگاه باید گفت بی شک خداوند موجودی است که از جهاتی نمی توان او را با آفریدگانش - از جمله انسان - سنجید اما :

اولاً : این تفاوت در حدی نیست که نتوان مفاهیم و واژگان مشترکی را در توصیف خدا و انسان به کار برد.

ثانیا : اعتقاد به این دیدگاه لوازمی دارد که نمی توان بدانها ملتزم شد و آنها را پذیرفت؛ مثلاً اینکه خداوند موجودی کاملاً ناشناختی باقی بماند ، هم با درک متعارف دینداران و هم با توصیه های متون دینی به تلاش در جهت شناخت خداوند، منافات دارد.

فصل دوم :

ثالثاً : چه استلزماتی وجود دارد که عبارت «خدا داناست»، با عبارت «خدا نادان نیست»، هم معنا باشد؟ حال آنکه اهل محاوره و زبان به ویژه دین داران ، این دو عبارت را به یک معنا نمی دانند. از نگاه دین مداران، عبارت «خدا داناست»، توصیفی اثباتی از خدا به دست می دهد که به ما کمک می کند خداوند را بهتر بشناسیم، از این رو نمی توان آن را تنها در حد نفی نادانی و توصیفی صرفاً سلبی تلقی کرد.

فصل دوم :

رابعاً؛ همانطور که فلاسفه بزرگی همچون بوعلی ملاصدرا بیان داشته اند، چون جهان و انسان آفریده خدایند، بر طبق «اصل ساخت» علت و معلول باید گونه ای ساخت و درجه ای از همگونی بین خداوند و انسان بوده باشد که همین میزان همگونی، نقضی بر نظریه تنزیه مطلق است.

ضمن اینکه منابع دینی معتبر همچون قرآن و سنت نیز بر این امر تأکید می ورزد که ما می توانیم به گونه ای اثباتی خداوند را با صفاتی همچون علم و قدرت و حیات و غیره توصیف کنیم.

فصل دوم :

دوم؛ رویکرد تشبیه (انسان وارانگاری)

یکی از دیدگاه های مربوط به معناشناسی صفات خداوند که از دیر زمان میان برخی اندیشمندان مسلمان و حتی اندیشمندان سایر ادیان - همچون مسیحیت - مطرح بوده، نظریه تشبیه یا «انسان وارانگاری» است. بر پایه این نظریه، واژگانی چون علم، قدرت، محبت و بخشندگی خداوند، دقیقاً همان معنایی را دارند که در مورد توصیف انسان به کار می روند، بنابراین دو عبارت «خداوند مهربان است» و «علی مهربان است»، دقیقاً به یک معنایند. به واقع درباره اوصاف تفاوتی بنیادین بین انسان و خدا وجود ندارد و صفات خداوند شبیه به صفات آدمیان است.

فصل دوم :

در ارزیابی این دیدگاه - چنانکه بسیاری از فیلسفه‌ان بر جسته الهی بیان داشته اند - همسان انگاری خداوند با مخلوقاتش به دور از حقیقت است، زیرا خداوند موجودی است کاملاً متفاوت با آدمیان است و نمی‌توان آنها را همسان انگاشت.

چرا که وجود آدمی محدود و در بند زمان و مکان و ماده است و از عدم سر برآورده، ولی وجود خداوند، نامحدود است و فراتر از زمان و مکان و ماده، و وجودی ازلی و ابدی است که نه پیشینه عدم داشته و نه در آینده عدم پذیر است.

قرآن هم می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ این آیه به این معناست که خداوند شنوا و بیناست، اما نه به بسان آدمی که برای شنیدن صدایها با دیدن رخدادها نیازمند گوش و چشم باشد.

فصل دوم :

سوم؛ نظریه تشکیک (مراتبی)

نظریه تشکیک نه کاملاً صفات خداوند را همچون صفات آدمی می داند و نه کاملاً متفاوت با صفات ایشان، به گونه ای که هیچ نسبت قابل فهمی بین آنها نباشد. نظریه تشکیک نخستین بار توسط ملاصدرا مطرح شده است.

بر پایه اصل «تشکیک» که ابداع صاحب حکمت متعالیه در حل مسئله معناشناصی و صفات، خداوند می باشد؛ اصل، واقعیت های جهان (اعم از پدیده ها یا رخدادها) نه آن چنان از هم گسیخته اند که هیچ پیوندی بین آنها نباشد و نه آن قدر در هم تبیه و به هم پیوسته اند که هیچ نوع گستاخی میانشان نباشد. به دیگر بیان، واقعیت های جهان و موجودات با اینکه شبیه اند، با یکدیگر تفاوت نیز دارند و از این سو با وجود تغایر و اختلاف نیز نوعی شباهت و همگونی در آنها دیده می شود.

فصل دوم :

ملاصدرا در توضیح اصل تشکیک، مثال «نور» را می آورد: واژه «نور» بر طیف وسیعی از امواج نوری صدق می کند که با وجود شباهت و همگونی، با یکدیگر متفاوت اند. از همین رو، این واژه را هم درباره نور خورشید به کار می بریم و هم درباره نور شمع و با اینکه مفهوم واژه «نور» در همه این موارد یکی است، ویژگی های هر یک خاص خود اوست.

بنابراین از نگاه این فیلسوف بزرگ اسلامی، در حقیقت علم و دانایی و سایر صفات خداوند تشکیک پذیر و دارای مراتب متفاوتند.

فصل دوم :

بر همین بنیاد باید بین مفاهیم واژگان توصیفی و مصادیق عینی و خارجی آنها متفاوت نهاد. بدین ترتیب، مفهوم کلمه دانایی در دو عبارت «خدا داناست» و «علی داناست»، مفهوم یکسانی است، اما مصدق و واقعیت عینی و خارجی این دانایی در خدا و علی، ناظر به دو مرتبه متمایز است؛ آن گونه که در یکی (خدا) دانایی، مطلق، ازلی و ابدی است و در دیگری (علی) مقید، فناپذیر و ناقص.

چکیده سخن آنکه، می توان صفات خداوند را برابر پایه صفات انسان شناخت، اما بدین شرط که نواقص و محدودیت های صفات انسانی را از آنها حذف کنیم تا فراخور ذات بی نقص خداوند گردند.

فصل دوم :

راه های شناخت صفات خداوند

در یک تقسیم بندی می توان منابع و روش های شناخت آدمی را به چهار تقسیم می شوند :

یکم؛ روش «تجربی»

دوم؛ روش «عقلی» (برهانی)،

سوم؛ روش «شهودی» (عرفانی)

چهارم؛ روش «حياتی»

فصل دوم :

نخست؛ روش تجربی

مقصود از روش تجربی، روشی است که دانشمندان «علوم طبیعی» مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی از آن بهره می‌گیرند. اما اینکه آیا روش تجربی-چنانکه در علوم طبیعی کارآیی خود را به اثبات رسانده- می‌تواند برای بررسی و حل مسائل حوزه فلسفه به طور عام (وجود‌شناسی یا ما بعد‌الطبیعه) و یا فلسفه دین و «الهیات» به طور خاص، هم روشی مناسب باشد یا نه چیزی است که نیاز به بررسی دارد؟

فعلاً حداقل جواب این است که چون «مشاهده» نقش اساسی در این نوع شناخت دارد قاعده‌تا روش مناسبی برای شناخت موجودات مجرد و از آن جمله خداوند نیست.

فصل دوم :

دوم؛ روش عقلی

عقل می تواند وجود موجودی را که مجرد است اعم از اینکه ممکن با واجب و غنی بالذات باشد را درک و اثبات نماید. اصلا فلسفه که علمی مبتنی بر براهین عقلی است متکفل بحث موجود به ما هو موجود و بحث تجرد نفس و اثبات وجود خداست؛ علم کلام هم که متکی بر براهین عقلی و نقلی است هم همینطور متکفل موضوع اعتقادات از جمله توحید است. کتاب تحرید الاعتقاد خواجہ نصیر الدین طوسی، مجموعه براهین عقلی در اثبات صفات سلبی و ثبوتی خداوند است.

فصل دوم :

روش شهودی. عرفانی

این روش در کامل ترین شکل خود کانون توجه عارفان بزرگی همچون ابن عربی، عطار نیشابوری، مولانا جلال الدین بلخی، حافظ، سید حیدر آملی و امام خمینی بوده است.

مهم ترین ویژگی های آن را در مقایسه با دو روش تجربی و برهانی این است که :

اولاً : بر خلاف شناخت حاصل از روش تجربی و روش برهانی، شناخت برآمده از روش شهودی، شناختی مستقیم و بی واسطه از حقیقت امری است که مورد شهود قرار گرفته است. بنابراین بی واسطگی از مهم ترین ویژگی های شناخت شهودی است.

فصل دوم :

ثانیاً: روش شهودی، روشی و جودی - سلوکی است. بر خلاف روش های تجربی یا برهانی که در فعالیت های ذهنی و فکری آدمی ریشه دارند و نتایج آنها نیز متعلق به قلمرو ذهن و اندیشه آدمی است، روش شهودی به نوعی با تمامی وجود آدمی سروکار دارد. رسیدن به درجه شهود نیازمند تحولی وجودی در سرتاسر وجود فرد است که تنها از طریق سیر و سلوک علمی امکان پذیر است، نه صرف داشتن هوش فکری و تفکر ذهنی .

فصل دوم :

ثالثاً؛ روش شهودی مبتنی بر دریافت درونی است. توضیح اینکه در روش تجربی، ما با تکیه بر حواس ظاهری و داده های حسی به شناخت می رسیم و در روش برهانی نیز از راه تجزیه و تحلیل مفاهیم و یا احیاناً از طریق داده های تجربی. اما در روش شهودی، شخص به گونه ای از درون خویش با حقیقتی ارتباط یافته و آن را شهود می کند.

رابعاً؛ عارفان می گویند با روش سلوک باطنی و شهود می توان به لایه هایی از حقیقت دست یافت که از دسترس حواس ظاهری و تفکر عقلی بیرون است:

آنچه نادیدنی است آن بینی

چشم دل باز کن که جان بینی

فصل دوم :

روش وحیانی.

مراد از روش وحیانی، دستیابی به حقایقی است که از راه وحی فراهم آمده اند. پیامبران الهی در طول تاریخ به گونه ای خاص با جهان غیب مرتبط گشته و به شیوه ای مستقیم از خداوند یا فرشتگان الهی به آگاهی ها و معارفی دست یافته اند که به نظر نمی رسد بتوان با روش های متعارف شناخت (همچون روش های تجربی، برهانی و یا حتی عرفانی و شهودی) بدانها نایل شد.

از مهم ترین ویژگی های معارف وحیانی، خطاناپذیر بودن و نیز جزئی و تفصیلی بودن آن است.

فصل دوم :

صفات خداوند

صفات خداوند، را به جهات گوناگون به انواع و اقسامی تقسیم بندی می نمایند.

الف؛ صفات ثبوتی و سلبی

صفات ثبوتی: صفات ثبوتی به آن دسته از صفات ان گفته می شود که کمالی از کمالات خدا را بیان می کنند و جنبه ثبوتی و وجودی دارند و نبود آنها گونه ای نقص محسوب می گردد؛ مانند «علم»، «قدرت»، «حیات».

صفات سلبی: صفات سلبی هم آن دسته از صفات می باشند که بیان کننده نوعی عیب و نقص می باشند و چون خداوند هیچ نقص و عیبی ندارد لذا این نوع صفات از خدا نفی و سلب می شود به این گونه صفات، صفات سلبی گفته می شود مانند: «جهل»، «ظلم»، «جسم» داشتن.

فصل دوم :

تعداد صفات ثبوتی و سلبی

برخی متکلمان، صفات ثبوتی و کمالی خدا را **هشت صفت** دانسته اند که عبارت اند از: عالم، قادر، حی[ّ]، سمیع، بصیر، مرید، متکلم و غنی. همچنین آنان صفات سلیمانی را نیز **هفت صفت** دانسته اند: جسم نیست، جوهر نیست، عرض نیست، مرئی نیست، در مکان نیست، حال[ّ] در چیزی نیست و حد ندارد.

فصل دوم :

ب؛ صفات ذاتی و فعلی

در تقسیم بندی دیگر صفات ثبوتی در یک تقسیم بندی به دو دسته «صفات ذاتی» و «صفات فعلی» تقسیم می‌شوند.

صفات ذاتی؛ صفات ذاتی آن دسته از صفات اند که از ذات الهی انتزاع می‌یابند. این نوع صفات با توجه به خود ذات فهمیده و به دست می‌آید و لازم نیست علاوه بر ذات، موجود دیگری نیز در نظر گرفته شود مانند: «حی»، «عالمند»، « قادر»، « غنی».

ب؛ صفات ذاتی و فعلی

صفات فعلی: «صفات فعلی» صفاتی هستند که از رابطه بین خدا و موجود دیگر به دست می‌آید، به تعبیر دیگر برای اینکه بگوئیم خداوند این صفات را دارد باید موجود دیگری را تصور کنیم و رابطه خدا و او را در نظر بگیریم. و سپس این صفت را برای خدا به کار ببریم مثلاً صفت خالق را وقتی در مورد خدا به کار می‌بریم که مخلوقی باشد، وقتی ما رابطه خالق و مخلوق را در نظر گرفتیم . از دیگر صفات فعل خدا می‌توان به: «رازق» ، «هادی» ، «غفار» و «خالق» ... اشاره کرد. صفات فعل نشان دهنده افعال خدا هستند.

فصل دوم :

صفات ذاتی و فعلی خداوند

ما در این درس به چند صفت ذاتی و فعلی خداوند اشاره می کنیم و
دانشجویان عزیز را برای مطالعه بیشتر صفات الهی به کتب کلامی از
جمله کتاب آموزش عقاید آیت الله مصباح یزدی ارجاع می دهیم .

علم الهی

قدرت الهی

حیات الهی

عدل الهی

فصل دوم :

صفت علم الهی

یکی از اوصاف ثبوتی، کمالی و ذاتی خداوند تبارک و تعالی صفت "علم" است. صفت علم برای خداوند به این معنی است که خدا به ذات خدا و به همه موجودات آگاه است، چنانکه قرآن کریم می فرماید؛ «و خدا به هر چیز دانا است»

علم از اموری است که مفهوم آن روشن و بدیهی است و نیازی به تعریف ندارد و همه با مصادیق آن کماییش آشنا هستیم، اما اگر بخواهیم یک صفت کمالی را به خدا نسبت دهیم، باید آن را از نقص بزداییم و در بالاترین درجه که مناسب مقام خداوند متعال است بر او اطلاق کنیم.

فصل دوم :

اقسام علم الهی

علم خداوند متعال را می توان به دو نوع تقسیم کرد:

الف؛ علم به ذات خود: یعنی خداوند به ذات خود علم دارد و ذات الهی (علوم) نزد خدا حاضر است. وقتی انسان به ذات خود آگاه است «انّ انسان علی نفسه البصیره»، به طریق اولی خداوند که خالق ما است، به ذات خود علم و آگاهی دارد.

ب؛ علم به غیر (موجودات و مخلوقات): یعنی خداوند به همه موجودات و مخلوقات خود علم دارد و هیچ شیء و امری از او مخفی نیست.

فصل دوم :

برای علم خداوند تقسیم دیگری هم مطرح شده است:

یکم؛ علم ذاتی : علم ذاتی یعنی. خداوند با علم از لی که عین ذات اوست نسبت به همه چیز قبل از خلق آنها آگاهی دارد. «وَ اغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ» و بدانید خداوند به همه چیز داناست.

دوم؛ علم فعلی: این علم در مرحله وجود اشیاء مطرح می‌شود. یعنی هر پدیده هنگامی پیدایش آن علمی به همراه دارد که کسی که به آن پیدایش آگاه باشد واجد آن علم نیز خواهد بود.

فصل دوم :

علم خداوند به موجودات

علم خداوند به موجودات را می توان به دو صورت تصور کرد :

اول؛ علم به موجودات و مخلوقات پیش از آفرینش آنها

این حقیقت، روشن و بدیهی است که آدمی پیش از ساختن چیزی، به آن علم و آگاهی دارد. حال و قتنی انسان چنین است به طریق اولی خداوند نیز به مخلوقات، پیش از آفرینش آنها علم دارد. البته برای این حقیقت، دلایلی ذکر کرده اند

یکم : علم علت به معلول خودش.

دوم : وجود نظم و تدبیر و هدف در موجودات عالم .

فصل دوم :

دوم : علم به موجودات و مخلوقات پس از آفرینش آنها

همه موجودات، معلول خدایند و وجود عینی هر معلولی نزد علت حضور

دارد و از غایب نیست، زیرا معلول چیزی جز وابستگی و تعلق به علت

نیست. اگر معلول نزد علت حاضر نباشد، لازم می‌آید که در وجود خود

مستقل باشد و حال آنکه معلول در حقیقت چیزی جز وابستگی و تعلق به

علت نیست. بنابراین، همه موجودات نزد خداوند حاضرند و حقیقت علم

چیزی جز حضور معلوم نزد عالم نیست.

فصل دوم :

اثبات علم الهی

الف ؛ دلیل عقلی :

یک ؛ چون علم در میان مخلوقات وجود دارد پس باید کاملترین و بالاترین درجه آن را خداوند داشته باشد که به مخلوقات عنایت کند.

دو ؛ با نگاهی دقیق به این جهان پهناور می یابیم که نظمی عجیب در آن حاکم بوده در حال حرکت به سمت هدف می باشند. **وجود نظم و هدف داشتن موجودات** دلیل بر این است که خالق آنها، به تمام پدیده ها و ویژگی ها و روابط آنها آگاه بوده است زیرا عقل می گوید: ممکن نیست موجود جاھلی بتواند چنین نظم و هدفی را ایجاد کند.

فصل دوم :

ب؛ دلیل نقلی:

خداوند در آیات متعددی از قرآن به علم خویش اشاره کرده و آن را نامحدود معرفی می کند.

یک؛ سوره بقره، آیه ۲۳۱: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ وَبَدَانِيدَ خداوند به همه چیز داناست.»

دو؛ سوره ملک، آیه ۱۴: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ آیا کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟ در حالی که او (از اسرار دقیق) با خبر و آگاه است.»

فصل دوم :

سوم ؛ امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«اَنَّ اللَّهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ وَلَمْ يَزَلْ عَالِمًا بِمَا كَوَّنَ فَعَلِمَهُ بِهِ قَبْلَ كَوْنِهِ
كَعْلَمِهِ بِهِ بَعْدَ مَا كَوَنَهُ : خدا بود و هیچ چیز غیر او نبود و همیشه
عالیم بود به آنچه هستی داده و موجود فرموده ، پس علمش به
آن پیش از بودنش چون علم او است به آن بعد از آنکه آن را
هستی داده و بوجود آورده است. »

فصل دوم :

قدرت الهی

قدرت یعنی فاعل به گونه ای باشد که اگر بخواهد کاری را انجام دهد، آن را انجام می دهد، و اگر نخواهد آن را انجام نمی دهد. بنابراین قادر کسی است که با اختیار خود فعل را انجام دهد یا ترک کند، لذا به موجودی که مجبوراً باید بایستد نمی گویند قادر بر ایستادن است.

تعریف قدرت خداوند:

قدرت خداوند: یعنی فاعلی است دارای اختیار که اگر بخواهد انجام می دهد یا ترک می کند. البته باید توجه داشت قدرتی که برای خداوند ثابت می کنیم هیچ نقص و محدودیتی ندارد و قدرت او مطلق و بی نهایت است.

فصل دوم :

دلایل قدرت الهی :

الف ؛ دلیل عقلی

یک ؛ اعطای کننده کمال ، فاقد کمال نیست.

دو ؛ وجود نظم و انسجام در عالم هستی

ب ؛ دلیل نقلی

یک ؛ سوره هود ۴ آیه: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ:

بازگشت شما به سوی خدادست، و او بر هر چیزی تواناست.»

فصل دوم :

دو؛ سوره آل عمران، آیه ۱۸۹: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و حکومت آسمان ها و زمین برای خداست و خدا

بر همه چیز تواناست».

سه؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «الْمُسْتَشْهِدُ بِآيَاتِهِ عَلَى قُدرَتِهِ»

آیات و مخلوقات او نشانه قدرت اویند»

فصل دوم :

حیات الٰہی

یکی دیگر از صفات ثبوتی الٰہی صفت حیات (زنده بودن) است. استفاده از این کلمه در مورد موجودات به دو صورت است:

الف؛ در مورد موجودات طبیعی و مادی: در این حالت، یک موجود مادی که رشد و تغذیه دارد، تولید مثل و حرکت مکانی دارد، لفظ حیات برای او به کار برده می شود. وجود این علائم، نشانه حیات آن موجود مادی است. این تعریف و معنای حیات در مورد جسم انسان و گیاهان هم به کار برده می شود (و حیات بدن و جسم انسان نیز از همین قبیل است).

فصل دوم :

ب؛ در مورد موجود مجرّد و غير مادي:

در اين حالت زمانی که يک موجود مجرد داراي شعور و ادراك باشد و

قدرت و اراده فعالیت داشته باشد. آن موجود داراي حیات است.

بنابراین شعور و اراده و قدرت نشان آن است که موجود داراي

حیات می باشد. در این قسم حیات دیگر رشد و تغذیه و تولید مثل

معنی ندارد.

فصل دوم :

مفهوم حیات الٰہی

حی بودن خداوند به این معنی است که همانطور که پیش تر گفتیم خداوند که دارای دو صفت علم و قدرت است و فعالیت و عالم بودن هم همسان علم و قدرت است ،

بنابر این وقتی می گوییم : خداوند حی است ؛ یعنی موجودی است که هم قدرت انجام فعل را دارد و هم به ذات خود و موجودات دیگر ، که مخلوق اویند ، عالم است .

فصل دوم :

ادله اثبات حیات الهی

الف؛ دلیل عقلی:

در فلسفه می گویند: هر امر عرضی و هر امری که عارض، شده باشند و قبلًا وجود نداشته باید به یک امر ذاتی منتهی شود (یعنی از یک ذاتی و از یک جایی اخذ شده باشد)، «حیات» و زنده بودن تمام موجودات عرضی است، چرا که به خودی خود و ذاتاً حیات ندارند از این رو «حیات» آنها به حیاتی ختم می شود که ذاتی است و تنها موجودی که حیات ذاتی دارد خداست که حی و زنده و واقعی است و دیگران اگر حیاتی دانند از او دارند و به اذن او دارند.

فصل دوم :

دلیل نقلی

در آیات متعددی در قرآن به این صفت اشاره شده است از جمله:

یک؛ آیه ۲۵۳ سوره بقره : «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ : خداست که

معبدی جز او نیست و زنده و قیّوم (برپا دارنده) است. »

دو؛ آیه ۵۸ سوره فرقان : « وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ : وَ تَوَكِّلْ کن

بر آن زنده ای که هرگز نمی میرد»

فصل دوم :

عدل الهی

صفت عدل الهی که از صفات فعلی خداوند محسوب می شود در تفکر اسلامی، اهمیت ویژه ای داشته به گونه ای که از نظر امامیه عدل الهی اصول دین و مذهب به شمار می رود، زیرا اساس بسیاری از عقاید آنان را شکل می دهد.

معنای عدل

منظور از عدل قرار دادن چیزی در جای مناسب آن است.

امام علی(ع) فرمودند: « عدالت هر چیزی را در جای خود قرار می دهد.»

فصل دوم :

اقسام عدالت

خداوند در جهان تکوین و تشریح هر چیز و هر کس را در جای بایسته و شایسته خود قرار داده است به گونه ای که حق هیچ موجودی ضایع نمی شود. چرا که ظلم و بی عدالتی یا نتیجه ناگاهی است و یا نیازمندی. واين هر دو از ساحت پروردگار عالم هستی مبراست . با این توضیح می گوییم از نظر متکلمین عدل الهی به سه قسم تقسیم می شود:

عدل تکوینی: خدا در نظام تکوین (جهان خلقت) به هر موجودی به اندازه شایستگی و قابلیت او نعمت داده است.

فصل دوم :

عدل تشریعی: تکالیف و آنچه که خداوند به عنوان شرع و قانون برای بشر نازل فرموده بر پایه عدل و داد است. خداوند هیچ تکلیف جابرانه ای برای هیچ موجودی نازل نفرموده است.

عدل جزایی: خداوند در روز قیامت میان افراد به عدل داوری می کند و حق کسی را ضایع نمی سازد. عدالت جزای خداوند اقتضا می کند به هر کس همسنگ آن معلومات و استعدادهایی که داده است داوری و عالت را رعایت کند.

فصل دوم :

ادله عدل الهی

متکلمین برای اثبات عدل الهی به دلایلی استناد کرده اند از جمله:

اول : در نظر عقل، عدل کاری شایسته و ظلم عملی ناشایست است و

خداوند حکیم از انجام کارهایی که عقل ناشایست می شمارد، منزه

است. پس، خداوند هیچگاه مرتكب ظلم و ستم نمی شود و تمام

کارهای او عادلانه است.

فصل دوم :

دوم: اگر فرض کنیم خداوند سبحان مرتكب ظلم می‌گردد، با سه احتمال رو به رو خواهیم بود:

الف: یا این عمل ناشی از جهل است. که این با علم مطلق الهی ناسازگار است.

ب: یا این عمل از نیاز و فقر سرچشمه می‌گیرد. که ثابت شده که خداوند غنی مطلق است.

ج: یا ظلم، مقتضای ظلم کار قبیح و زشت است. با اینکه ثابت شد که خداوند فعل زشت و قبیح انجام نمی‌دهد و تمام افعال خداوند عادلانه است.

((فصل سوم))

شروع و راه حل های آن

- * الف: اقسام شروع
- * ب: راه حل های شروع در اندیشه اسلامی
- * ج: شروع و رازها و فواید آن

فصل سوم:

مقدمه

یکی از مسائل مهم در عرصه دین پژوهی و فلسفه دین، مسأله شر است که همواره ذهن متفکران دینی را به خود مشغول داشته است.

مسئله شرور یکی از صفات سه گانه خدا یعنی علم، قدرت مطلق و خیرخواهی رابه چالش میطلبد؛ زیرا معضل شر هنگامی پدیده میآید که از یک سو دین باوران به خدای قادر و عالم مطلق و خیرخواه محض اعتقاد دارند و از سوی دیگر آنان اموری نظیر بیماری‌ها، آتش‌نشانان، زلزله‌ها، قتل‌ها و غارت‌ها و ... مواجهند.

فصل سوم :

تعريف واقسام شر

عالمان منطق مطرح نموده‌اند که "تعریف الاشیاء با ضدادها؛ اشیا با ضدشان شناخته می‌شوند." از این رو، اگر بخواهیم به مفهوم شر پی ببریم باید مفهوم خیر را که ضد آن است مورد بررسی قرار دهیم تا در پرتو آن، مفهوم شر نیز روشن گردد. تعریف شر را معمولاً به دو صورت «مفهومی» و «مصدقی» دنبال می‌کند

فصل سوم :

تعريف شر

معنای لغوی «شر» که برگرفته شده از ریشه الشر هست و این واژه ضد (الخَيْر) است شامل همه بدیها و پستی‌ها می‌شود و در زبان متداول به معنای جنگ بکار می‌رود.

به تعبیر دیگر «شر» به معنای بدی و فساد و ظلم است که جمع آن شرور است «شر» هر چیز نامطلوبی است که اگر نباشد وضع ما بهتر خواهد بود. علت نامطلوب بودن «شر» هم در برخی تعاریف چنین آمده: «**شر** چیزی است که عدم آن را بر وجودش ترجیح میدهد. این مفاهیم را حتی در تعاریف لغوی هم میتوان یافت کما اینکه راغب در مفردات میگوید: «الشر الذي يرحب عنه الكل كما أن الخير هو الذي يرحب فيه الكل.»

فصل سوم :

اقسام شرور

دانشمندان با توجه به ملاکهای متفاوت، تقسیم بندیهای گوناگونی از شر به دست آورده‌اند.

در یک تقسیم بندی فیلسفه‌ان اسلامی، شرور را از نگاه کلی به دو قسم «شر بالذات» و «شر بالعرض» تقسیم کرده‌اند. البته باید اذعان داشت که این تقسیم محتوایی و ماهوی است.

الف؛ شر بالذات (امور عدمی): شر بالذات همان نیستی و عدم است

ب؛ شر بالعرض :

شر بالعرض، چیزی است که وجود فی نفسه آن و وجودش برای خودش فی حد ذاته خیر است ولی وجودش برای دیگران شر است. مثل غده سرطان که برای خودش شر نیست ولی چون منشاء عدم در انسان می‌شود شر است

فصل سوم :

حکمای غربی شرور را یه دو به دو قسم کرده اند :

الف : شر «اخلاقی»

شرور اخلاقی و شر شامل شروری است که نتیجه عامل انسانی اند مانند
دزدی،قتل،غارت و جنگ.

ب : «طبیعی»

شرور طبیعی شروری اند که بدون مداخله عامل انسانی پدید می آیند که
به آن شر طبیعی میگویند؛ مانند زلزله، آتشفسان، امراض ناعلاج

فصل سوم :

استاد شهید مرتضی مطهری (ره) شرور را از دیدگاه کلی به سه قسمت

تقسیم فرمودند:

اول : فناها و نیستیها (مرگ)

دوم : تفاوتها و تبعیض ها (فقیر و غنی)

سوم : سختیها و شداید (رنج جسمی و روحی)

فصل سوم :

راه حل های مسأله شر

یکم؛ شر، امر عدمی است

برخی از فیلسفان از جمله فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر برآنند که شر، امر عدمی است و اصولاً چیزی نیست تا به خداوند انتساب داشته باشد.

مثلاً حیات و بینایی، چون امر وجودی اند، خیرند؛ ولی کوری و مرگ، از آن جهت که به نیستی و عدم بر می‌گردند، شرند. کوری، عدم بینایی است و مرگ، عدم حیات؛ اما برخی از موجودات مانند گزندگان، درندگان، سیل‌ها و زلزله‌ها وجود دارند که آن‌ها را شر می‌دانیم؛ ولی ذاتاً عدم نیستند، بلکه وجودهایی هستند که مستلزم نیستی و عدمند؛ یعنی موجب مرگ یا از دست دادن عضوی از بدن یا مانع رشد و رسیدن استعدادها به کمال می‌گردند. اگر آن‌ها موجب مرگ و بیماری نمی‌شدند، بد نبودند. در حقیقت آنچه ذاتاً بد است، همان فقدان حیات است. اگر درنده وجود داشته باشد و درندگی نکند، یعنی موجب فقدان حیات کسی نشود بد و شر نیست

فصل سوم :

مهم ترین دلیل شر عدمی

مهمترین دلیل عدمی بودن شر علاوه بر فطری بودن آن بداعت عقلی نسبت به عدمی بودن شرور «**قاعده سنخیت**» است.

از آن جا که خدا قادر، عالم و خیرخواه مطلق است و به تعبیری خیر ماض است، و مطابق قانون سنخیت بین علت و معلول، از خیر ماض، جز خیر ایجاد نمی شود بنابراین، هرچه از خدا صادر می شود، اصالتاً خیر است و هرچه وجود دارد، خیر است. اگر شر فی نفسه و مستقل وجود داشته باشد باید به مبداء خیر ماض نسبت داده شود که خلاف قانون سنخیت است. از این رو اگر شری مشاهده می کنیم به محدودیت و ماهیت وجود مخلوقات بر می گردد که آن هم عدمی است

فصل سوم :

دوم؛ شر، لازمه جهان مادی است

براساس این دیدگاه، در عالم شر وجود دارد؛ اما شر لازمه جهان مادی است. اگر سوال شود که چرا خدا جهان مادی را آفرید؟ در جواب می‌توان گفت که جهان مادی در مجموع خیر است. از این رو خلقت جهان، بهتر از عدم آن است.

از آن جا که خداوند قادر و عالم مطلق و کاملاً خیرخواه است، به تعبیری خیر محض است؛ هرچه از او صادر شود، خیر خواهد بود. نظام عالم، نظام احسن است؛ یعنی اگر عالمی بهتر از این جهان ممکن بود، حتماً خدا آن را می‌آفرید. بنابراین اگر عالم ماده را با این خصوصیات مشاهده می‌نماییم، دیگر بهتر از آن امکان نداشت.

فصل سوم :

بنابراین عالم ماده، عالم تزاحم و تضاد است. فرض جهان مادی، بدون تزاحم و تضاد، دیگر جهان مادی نخواهد بود. جهان مادی در مجموع خیر است. از این رو، خدا آن را آفرید. فیلسوفان اسلامی، بحثی را مطرح کرده اند که قدرت به «محالات ذاتیه» تعلق نمی گیرد و این عدم تعلق به خاطر عجز خالق نیست، بلکه به دلیل متعلق قدرت است که امکان تحقق آن وجود ندارد .

سوم؛ شر، لازمه آزادی انسان است

خداوند، انسان را مختار آفرید. او می تواند با اختیار خود راه تکامل را بپیماید و به سعادت نایل گردد و می تواند راه ضلالت و گمراهی را طی کند و دست به اعمال شریرانه بزند که لازمه این اعمال، رنج و عذاب دیگران است. بنابراین شر در جهان به سبب شر انسان ناشی از آزادی و اختیار اوست. خدا می توانست انسان را به دو صورت بیافریند:

الف؛ خدا انسان را مجبور می آفرید؛ یعنی خدا، انسان را به گونه ای می آفرید که فقط کارهای خوب از او سر زند.

ب؛ خدا انسان را مختار بیافریند که لازمه آن این است که برخی از انسان ها، به اعمال شریرانه مبادرت ورزند.

فصل سوم :

ولی فرض انسان با اختیار، بسیار بهتر از انسان مجبور است، هرچند که لازمه اختیار، مبادرت به اعمال شریزانه باشد. هرچند قلمرو این شر، شر اخلاقی است؛ می توان گفت که بسیاری از شرور اخلاقی، به شرور طبیعی نیز منجر می شوند. بنابراین بسیاری از اعمال شریزانه انسان، شرور طبیعی را در پی دارد.

قرآن کریم در تائید این سخن می فرماید : « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقُهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ »؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند، آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید ب سوی حق بازگردن.

فصل سوم :

چهارم؛ شر ناشی از جزئی نگری است

از نگاه برخی از متفکران آنچه برخی از افراد شر می دانند، ناشی از قضاوت های سطحی و جزیی و شتاب زده افراد است. اگر افراد از آگاهی وسیع تر و جامع تری برخوردار بودند، هیچ گاه به آسانی به شر بودن بعضی از امور، حکم نمی راندند. خدا به دلیل کمالات مطلقش، بهترین جهان ممکن را افریده است که هر چیز به جای خویش نیکوست؛ ولی برخی از افراد به علت، جزئی نگری نمی توانند حکم درستی از امور داشته باشند. قرآن کریم، دلیل کراحت و بد دانستن، بعضی از امور را عدم شناخت کافی و کامل می دارد که می فرماید :

« وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ؛ وَبِسَا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می دارد و شما نمی دانید. »

پنجم؛ شر ناشی از جهل انسان است

اگر ما بدانیم که خدا کمال مطلق است و براساس «قاعده سنتیت» از خیر محض، جز خیر ناشی نمی‌شود. تمامی مخلوقات و آفریده‌های چنین خدایی در نهایت اتقان و ظرافت، خلق شده‌اند.

حال اگر ما برخی از امور در جهان را شر بدانیم، می‌توان آنها را براساس دو فرضیه توجیه نمود

الف؛ این امور، ناشی از خالق است.

ب؛ این امور، ناشی از جهل ماست.

فرضیه اول در مورد خدا که کمال مطلق است و از هر عیب و نقصی پیراسته است، صحیح نیست.

بنابراین، چاره‌ای جز این نیست که این امور را ناشی از جهل انسان بدانیم؛ والا اگر آگاهی و

علم کاملی داشتیم، پی‌می بردیم که مخلوقات و آفریده‌های الهی، همه براساس محاسبه دقیق

آفریده شده‌اند و به تعبیری هر چیزی به جای خویش نیکوست.

فصل سوم :

امیرالمؤمنین علی (ع) در تعبیری به این راه حل اشاره نموده اند

«فانَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِّنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوْلَ مَا خَلَقْتَ بِهِ
جَاهِلاً ثُمَّ عَلِمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنِ الْأَمْرِ، وَيَتَحِيرُ فِيهِ رَأِيكَ، وَيَضْلُلُ فِيهِ
بَصَرَكَ ثُمَّ تَبَصِّرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ؛ پس اگر چیزی از امور بر تو مشکل شد، مپندار
که از روی حکمت و مصلحت نبوده است، بلکه آن را بر نادانی خود به آن
پندار؛ زیرا تو در نخستین بار آفرینشت نادان بودی؛ پس دانا شدی؛ پس چه
بسیار است چیزی که تو به حکمت و مصلحت آن نادانی و اندیشهات در آن
سرگردان بوده، و بینایی ات در آن گمراه است؛ پس از آن به آن بینا گردي»

فصل سوم :

راز و فواید شرور جهان

آنچه درزیر به آن میپردازیم پاسخ این پرسش است که چرا جهان به گونه ای آفریده شده است که دارای شر و نقص است؟ فایده این شرور جیست؟

اولاً؛ شرور لازمه ذاتی عالم ماده

تزاحم و تضاد از ویژگی های ذاتی عالم ماده است و اگر این ویژگی ها نبود عالم مادی وجود نداشت. لطف و حکمت خداوند ایجاب میکند که عالم مادی خلق شود؛ زیرا خیر آن بیشتر از نقص و شر آن است و ترك خیر کثیر به سبب شر قلیل خلاف حکمت ولطف الهی است.

فصل سوم :

ثانیاً؛ شرور علت شکوفا شدن استعدادها

ساختار آدمی به گونه ای است که بسیاری از توانایی ها واستعدادهای او در برخورد با سختی ها و مشکلات شکوفا میشود. بنابراین، وجود شرور برای تکامل روحی و معنوی و علمی انسان سودمند است. قرآن در این باره می فرماید: «پس بادشواری، آسانی است. آری با دشواری آسانی است».

امام علی(ع) در این باره می فرمایند: «بدانید که شاخه درختی که دریابان می روید، سخت تر و پوست سبزه های خوش نما نازک تر و آتش گیاهان صحرایی افروخته تر و خاموشی آنها دیرتر است»

بنابراین سختی و مشکلات، سبب استقامت و پایداری و آسانی اند. اگر زشتی و بدی نبود، زیبایی و خوبی مفهوم نداشت

فصل سوم :

ثالثاً؛ شر عاملی برای بیداری از غفلت

از فواید شرور و سختی ها آن است که آدمی را از خواب غفلت بیدار میکند. راننده ای رادر نظر بگیرید که به قوانین راهنمایی و رانندگی بی اعتنا است و هشدار پلیس که همان جریمه کردن است باعث بیداری و هوشیاری او می شود تا از پیامدهای ناگوار دور بماند. خداوند نیز در قرآن کریم میفرماید : « وقطعاً غيراز آخرت از عذاب دنیا به آنان می چشانیم، امید آنکه به سوی خدا بازگردند ». بنابراین، شرور عاملی برای عبرت آموزی است تاشاید پند گیرند و به راه راست هدایت شوند.

فصل سوم :

رابعاً؛ شروره‌دیه‌ای به بندگان خاص

بنابر برخی روایات، هنگامی که خدا به بنده‌ای لطف ویژه دارد اورا گرفتار سختی می‌کند. امام صادق(ع) در این باره می‌فرماید: «چون خداوند بنده ای را دوست بدارد، اورا در دریای سختی‌ها غوطه ور می‌سازد» باز امام صادق(ع) می‌فرماید: «پیامبران بیشتر از دیگر مردم به بلا دچار می‌شوند و سپس کسانی که بدیشان شبیه ترند؛ هرچه شبیه تر بلا هم بیشتر می‌بینند.» (اگر با دیگرانش بود میلی)

فصل سوم :

خامساً؛ شرور آزمون الهی

گاه خداوند بندگانش را با مصیبت و سختی می آزماید تا مومنان راستین بازشناخته گردند و همچنین محک میزند تا خالص و ارزش مندتر گردد.

در قرآن مجید آمده است: «أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ: آيا

مردم گمان کردند همین که بگویند "ایمان آور دیم" به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ماکسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم [و اینها را نیز امتحان میکنیم]. باید علم خدا درباره کسانی که راست میگویند و کسانی که دروغ میگویند تحقیق یابد.

((فصل چهارم))

مراتب توحید و شرك

* الف: توحيد نظرى

* ب: توحيد عملى

فصل چهارم:

مراقب توحید

از دیدگاه قرآن توحید و شرک مهمترین و اصلی ترین نقش را ایفا می کند

زیرا اعمال و رفتار انسان جلوه اندیشه و عقیده اوست. اگر عقیده و

اندیشه انسان توحیدی شود اعمال او نیز صبغه‌ی توحیدی به خود می

گیرد و اگر شرک بر اندیشه و قلب انسان راه یابد بر اعمال او نیز متجلی

می شود .

فصل چهارم:

اقسام توحید

به طور کلی توحید به دو بخش نظری و عملی تقسیم می شود و هر یک از این دو بخش نیز دارای مراتبی هستند.

توحید نظری

این بخش، ناظر به بعد معرفتی انسان نسبت به خداوند (از جهت ذات، صفات و افعال) می باشد و مستقیماً به وظایف عملی انسان در برابر خدا مربوط نمی باشد و شامل توحید ذاتی، صفاتی، افعالی، می شود.

توحید عملی

این بخش ناظر به وظایف عملی انسان در برابر خداوند می باشد که شامل توحید عبادی، اطاعتی، استعانی، حبّی و... می شود توحید عملی یعنی خود را در عمل یگانه و یک جهت و در جهت ذات یگانه ساختن.

فصل چهارم:

اقسام توحید نظری

توحید نظری خود به سه دسته توحید «ذاتی»، «صفاتی» و «افعالی» تقسیم می‌شود.

الف؛ توحید ذاتی

توحید ذاتی در اصطلاح رایج به این معنی است که خداوند یگانه بوده و هیچ مثل و مانند و شریک و همتایی ندارد اما گاهی توحید ذاتی به معنای گسترده‌تری به کار می‌رود و علاوه بر معنای فوق شامل بساطت ذات الهی یا بسیط بودن ذات الهی و عدم وجود جزء در او و نیز سلب ترکیب از خداوند نیز می‌شود در این دیدگاه توحید ذاتی مشتمل بر دو مطلب است:

فصل چهارم:

یکی؛ احادیث یگانگی خدا

یگانگی خداوند به معنای اینکه، خداوند واحد و یگانه است «لا شریک له و ليس له فی الاشياء شبه» این بعد از توحید ذاتی به معنای نفی کثرت برون ذاتی است یعنی در کنار ذات خداوند ذات دیگری که آن هم خدا باشد وجود ندارد.

دومی؛ احادیث و یکتاوی خداوند

دوم هم اینکه خداوند احد و یکتاست. خداوند احد و یکتا هستی محض است که درون او جزء راه ندارد بر خلاف شی مرکب که از چند جزء تشکیل می شود، ذات او از هر جهت بسیط و به اصطلاح «لا جزء له» «می باشد یعنی در وجود خدا هیچ گونه ترکیبی قابل تصور نیست این بعد از توحید ذاتی برابر با نفی هر گونه کثرت درون ذاتی از خداوند سبحان است و در اصطلاح به آن نفی ترکیب می گویند.

فصل چهارم:

ب؛ توحید صفاتی

توحید صفاتی به این معنی است که صفات الهی با وجود اختلافاتی که با یکدیگر در مفهوم دارند، با هم عینیت دارند و همگی عین ذات خداوند هستند (وحدت صفات) به بیان دیگر اوصاف کمالیه الهی همگی در عینیت کامل با هم هستند.

توضیح بیشتر این مطلب این است که خداوند دانا، توانا، زنده، شنوا، بینا و دارای تمام صفات کمالی می باشد. این صفات از نظر مفهوم با یکدیگر تفاوت دارند اما آیا این صفات در وجود خداوند نیز مغایرت دارند یا یک ذات است که هم دانا و هم توانا و هم دارای صفاتی دیگر است؟ در پاسخ باید گفت که از آنجا که مغایرت آنها در ذات خدا به معنای کثرت و ترکیب در ذات الهی است، صفات مزبور در عین اختلافات مفهومی در مقام عینیت وحدت دارند به تعبیر دیگر ذات خدا در عین بسیط بودن همه این کمالات را دارد و این گونه نیست که بخشی از ذات خدا را علم و بخشی دیگر را قدرت و بخشی دیگر را حیات و غیره تشکیل دهد به بیان دیگر ذات خدا تماماً علم، تماماً قدرت، تماماً حیات و تماماً حکمت و ... است.

فصل چهارم:

ج؛ توحید افعالی

توحید افعالی یعنی اینکه هیچ موثر مستقلی در عالم غیر از خدای سبحان نیست و قیومت هستی، آفرینش، مالکیت، ربویت، رازقیت و ولایت منحصرًا از آن خدادست.

توحید افعالی خود شامل توحید در «**خالقیت**»، توحید در «**ربویت**»، توحید در «**حاکمیت**» توحید در «**مالکیت**» توحید در «**تقنین و تشریع**» و اقسام دیگری از توحید می باشد.

فصل چهارم:

یکم؛ توحید در تشریع و تقنین

این توحید به این معناست که تشریع و تقنین صرفاً ویژه خداست و تنها خداوند است که عهده دار قانونگذاری و تشریع می باشد زیرا اگر قادر باشد در تشریع و قانونگذاری خدایان متعدد دیگری وجود داشته باشند هر خدایی برای هدایت مخلوقات خود پیامبر خاصی را اعزام می کند و کتاب و شریعت ویژه ای فرو می فرستد و از آنجا که خدایان مفروض ذاتاً متباین با یکدیگرند و با هم مغایرت دارند پس صفات ذاتی آنان مانند علم، قدرت و غیره متغایر خواهد بود و در صورت تباین ذات و صفت قطعاً در تشخیص مصالح جوامع بشری و تهیه قوانین آنها متباین و متغایر خواهند بود و نتیجه تباین و تغایر علم و تحقیق چیزی جز فساد و در هم ریختن نظم جامعه نیست.

فصل چهارم:

یکی از ادله توحید پروردگار وجود نظام تشریعی منسجم در جامعه انسانی و همسویی هدایت همه انبیای الهی است. امیرالمؤمنین در این زمینه در نامه ای به امام حسن می فرمایند: «بدان ای پسرم که اگر خدا شریکی داشت پیامبران او نیز به سوی تو می آمدند و آثار قدرتش را می دیدی و کردار و صفاتش را می شناختی»

انسان خواهان زندگی اجتماعی است و هر اجتماعی نیازمند قانون است و قانون گذار باید چند ویژگی داشته باشد

اولاً؛ انسان شناس باشد: قانون گزار برای انسان باید انسان را به خوبی بشناسد و همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان را بطور دقیق بشناسد و چه انسان شناسی کاملتر از خداوند متعال؟
ثانیاً؛ از هر گونه سود جویی پیراسته باشد: اینکه قانون گزار باید از هر گونه سودجویی و منفعت طلبی به دور باشد و تنها خدادست که عاری از این ویژگی نمی باشد زیرا در اجتماع ما نفعی برای او وجود ندارد و خلقت ها برای او منشأ سود و منفعتی نیست

فصل چهارم:

دوم؛ توحید در حاکمیت

این توحید عبارتست از اینکه حق حاکمیت و حکومت اصلتاً مربوط به خداست و حکومت دیگران باید به انتصاب واذن و اجازه خداوند باشد. حکومت پیامبران و اولیای الهی همگی به اذن خداست.

مسلم است که ، انسانها در هیچ دوره ای بدون حکومت نبوده اند ، و انسان را گریزی از داشتن حکومت و سیاست نیست و این حاکمیت اصولاً بر دو پایه استوار است :

نخست؛ قانون.

دوم؛ مجریان قانون.

فصل چهارم:

سوم؛ توحید در خالقیت

توحید در خالقیت به این معنی است که؛ در عالم، آفریدگار و خالقی جز خدا وجود ندارد و همه موجودی که لباس هستی پوشیده است، مخلوق و آفریده او است.

قرآن کریم می فرماید: «**قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**»: خدا خالق همه چیز است و او یکتا و پیروز است»

علاوه بر قرآن عقل نیز بر توحید در خالقیت گواهی می دهد. زیرا خدا واجب الوجود است و همه اشیاء غیر از خدا ممکن و نیازمندند و بنابراین وجود آنها از خداست.

البته توحید در خالقیت اصل علیت را نفی نمی کند زیرا وجود علت و اصل علیت از مظاهر و تجلیات اراده الهی به شمار می رود.

فصل چهارم:

توحید عملی

توحید عملی یعنی انسان چه کند تا خط مشی زندگی او موحدانه باشد از نظر ترتیب منطقی اگر چه توحید عملی در مرحله چهارم قرار دارد اما آن چه در شئون مختلف بشر وجود دارد و در کمال انسان مؤثر است و هر کسی شب و روز با آن سر و کار دارد توحید عملی و در رأس آن توحید عبادی است. در حقیقت «توحید عبادی» یکی از بهترین جلوه های

توحید عملی است

فصل چهارم:

تعريف عبادت :

عبادت آن است که انسان در برابر موجودی خضوع کند با این اعتقاد که او

به طور مستقل سرنوشت جهان و انسان یا بخشی از سرنوشت آنها را در

دست دارد و به تعبیر دیگر رب و مالک جهان و انسان است

فصل چهارم:

ممکن است این سوال مطرح شود که ما به چه دلیل عبادت می‌کنیم و خدایی که قادر و بی نیاز است چه نیازی به عبادات ما دارد. پاسخ این است که در حقیقت عبادت اصلاً نفعی برای خدا ندارد و در حقیقت ما چیزی به خدا نمی‌رسانیم و در واقع این ما هستیم نیاز به عبادت و خدا داریم و عبادت وسیله تکامل ما محسوب می‌شود و همچنین عبادت و هر گونه کاری که برای رضای خدا انجام می‌گیرد دارای آثار گرانبهای فردی و اجتماعی است زیرا :

اولاً: پرستش خدا حس تقدیر و شکرگزاری را در انسان زنده می‌کند و آشکار سازنده بندگی نسبت به خدای بزرگ است

ثانیاً: عبادت و پرستش خدا مایه تکامل انسان است و چه تکاملی بالاتر از اینکه روح و روان ما با کمال مطلق مرتبط شود و در وظایف بندگی از قدرت بی‌انتهای او استمداد بجوید

اندیشه اسلامی ۱

جشنواره
سیم

معد شناسی

زندگی پس از مرگ

((فصل اول))

معد شناسی

- * الف: کلیات و مفاهیم
- * ب: اثبات معاد

فصل اول :

اهتمام قرآن به مسأله معاد

بیش از ثلث آیات قرآن، ارتباط با زندگی ابدی دارد: در یک نگاه کلی می توان دید که : یک دسته از آیات، بر لزوم ایمان به آخرت تأکید شده؛ در دسته دیگر، پی آمدهای انکار آن، گوشزد شده؛ و در دسته سوم، نعمتهای ابدی، و در دسته چهارم عذابهای جاودانی، بیان شده است . همچنین در آیات فراوانی رابطه بین اعمال نیک و بد با نتایج اخروی آنها ذکر گردیده است.

معنای معاد

معاد از نظر لغوی از ریشه «عود» گرفته شده است و به معنای «بازگشتن» می باشد و در اصطلاح هم به معنای دوباره زنده شدن آدمی پس از مرگ است.

فصل اول :

منابع شناخت معاد

منابع معاد شناسی همچون توحید و خدا شناسی به چهار دسته تقسیم می شوند که عبارتند از: علوم تجربی و حسی، علوم عقلی و فلسفی، علوم عرفانی، علوم حیاتی.

اول؛ علوم تجربی و حسی

اگر چه این علوم در بعد شناخت معاد و عالم غیب خیلی به ما کمک نمی کنند زیرا معاد اصالتاً در قلمرو عالم غیب است و چیزی که این خاصیت را داشته باشد موضوع حس و تجربه قرار نمی گیرد، ولی همه ما زنده شدن و سر سبز شدن گیاهان را پس از یک دوره زمستانی دبده ایم . در مورد معا انسانی هم داستان زنده شدن انسان ها و حیواناتی را در زمام حضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیهم السلام را شاهد بوده اند . امروزه هم هر از چندگاه انسان هایی را مشاهده می کنیم که پس از یک دوره فوت اعم از اختیاری یا اجباری دو یاره زنده شده اند.

فصل اول :

دوم؛ علوم عقلی و فلسفی

ابزار این علوم عقل و استدلال عقلانی است. البته از طریق استدلال عقلی علماء و فلاسفه توانسته اند کلیاتی از جهان آخرت را بیابند به طور مثال اصل معاد و جاودانگی نفس و روح انسانی را ثابت کرده اند اما در شناخت جزئیات معاد و جهان پس از مرگ ناتوان بوده اند.

سوم؛ علوم عرفانی

در طول تاریخ عارفان و اولیای الهی وجود داشته اند با ابزار شهود و رویت قلبی نیست به عالم آخرت و غیب آگاهی هایی پیدا کرده اند و این آگاهی ها جنبه شخصی داشته و در اختیار همگان قرار نگرفته است البته ما به شرطی این آگاهی های عرفانیب را قبول می کنیم که عصمت و پاکی این افراد ثابت شده باشد. مانند همان مطالبی که ائمه و معصومین به ما گفته اند زیرا آنان این معارف را از منبع فیض و فضل الهی گرفته اند. شاید آنجا که رسول الله صلی الله عليه وآلہ وسلم فرمودند:

«مُوتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتوا: قَبْلَ از آنکه بمیراند تان بمیرید» مربوط به همین مطلب باشد.

فصل اول :

چهارم علوم حیاتی

علوم وحیانی صحیح ترین و بهترین روشها در راه معاد شناسی است می باشد. چرا که انچه انبیا و اولیای الهی از جانب خداوند عالم و قادر مطلق و خالق انسان و عوالم مختلف بوده است و از هر گونه خطا و اشتباه مصون است

فصل اول :

براهین اثبات معاد

مهمترین براهینی که در بحث معاد شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از : برهان های «فطرت» ، «حکمت» ، «عدالت» .

نخست؛ برهان حکمت:

آفرینش الهی یهوده و بی هدف نیست بلکه محبت به خیر و کمال که عین ذات الهی است بالاصله به خود ذات و بالتَّبع به آثار آن که دارای مراتبی از خیر و کمال هستند تعلق گرفته، و از اینرو، جهان را به گونه‌ای آفریده است که بیشترین خیر و کمال ممکن، بر آن مترتب شود ..

این برهان دارای دو «[مقدمه](#)» و یک «[نتیجه](#)» گیری است

فصل اول :

مقدمه اول: خداوند حکیم و بی نیاز مطلق است و هیچ کار لغو و بیهوده ای انجام نمی دهد و آفرینش او بازیگری و لغو نیست بنابراین نظام آفرینش نظام احسن است یعنی هر موجودی را به گونه ای آفریده که به تکامل برسد و بقدرتی دقیق و حساب شده و احسن آفریده که بهتر از آن آفرینشی نمی توان متصور بود.

مقدمه دوم: انسان میل به جاودانگی و قابلیت جاودانگی و بقا را در روح خود دارد.

نتیجه: اگر شرایط و بستر اینگونه زندگی برای انسان فراهم نباشد آفرینش او لغو و بیهوده خواهد بود. یعنی یک طرف قضیه آنم خدای حکیم را داریم که نظام آفرینش او نظام احسن است و هیچ پدیده ای را لغو و بیهوده نیافریده است و از سوی دیگر انسان را داریم که میل به جاودانگی و بقا در او وجود دارد پس این خدایی که آفرینش او لغو بیهوده نیست و کار بیهوده انجام نمی دهد قطعاً شرایط و بستر زندگی ابدی را برای انسان فراهم نموده است.

فصل اول :

دوم ؛ برهان فطرت:

فطرت در اصطلاح به معنای نوعی خلقت و آفرینش می باشد یعنی انسان به گونه ای آفریده شده که میل به زندگی جاویدان و بقا دارد و از نیستی و فنا بیزار است. دنیا شایستگی ابدیت و جاودانگی ندارد بنابراین حیات جاودان یا سرای آخرت و معاد ضروری خواهد بود زیرا اگر آخرت و معادی وجود نداشت میل به بقا و جاودان طلبی در نهاد انسان باطل و بیهوده بود زیرا که ممکن نیست در فطرت آدمی میل به چیزی وجود داشته باشد و ان چیز در جهان خارج وجود نداشته باشد.

فصل اول :

سوم : برهان عدالت:

می دانیم که عدل از صفات خداست و آفرینش الهی بر پایه عدالت است

پیامبر اعظم (ص) هم فرمودند : « بالعدل و قامت السموات و الارض: يعني

آسمانها و زمین (یا به طور کلی هستی) بر اساس عدالت استوار شده است «

در این جهان، انسانها در انتخاب و انجام کارهای خوب و بد، آزادند: از یک سو،

کسانی یافت می‌شوند که تمام عمر خود را صرف عبادت خدا و خدمت به

بندگان او می‌کنند. و از سوی دیگر، تبهکارانی دیده می‌شوند که برای رسیدن

به هوسهای شیطانی خودشان، بدترین ستمها و زشت ترین گناهان را مرتکب

می‌گردند.

فصل اول :

اساساً هدف از آفرینش انسان در این جهان و مجهّز ساختن او به گرایش‌های متضاد و به نیروی اراده و انتخاب، و به انواع شناختهای عقلی و نقلی، و فراهم کردن زمینه برای رفتارهای گوناگون و قرار دادن وی بر سر دو راهیهای حقیقت و باطل و خیر و شر این است که در معرض آزمایش‌های بی شمار، واقع شود و مسیر تکامل خود را با اراده و اختیار برگزیند تا به نتایج اعمال اختیاری و پاداش و کیفر آنها برسد. و در حقیقت، سراسر زندگی دنیا برای انسان، آزمایش و ساختن و پرداختن هویّت انسانی خویش است و حتّی در آخرین لحظات زندگی هم معاف از آزمایش و تکلیف و انجام وظیفه نیست.

فصل اول :

انواع معاد

در پاسخ به این پرسش که با توجه به اثبات تجرد روح معاد انسان چگونه صورت می‌گیرد؟ سه نظریه وجود دارد:

معاد یکی معاد جسمانی و دومی معاد روحانی و دیگری معاد بدنی

تعریف معاد جسمانی و روحانی:

معاد جسمانی و روحانی به این معنی است که آیا روح و جسم در قیامت با هم حاضر می‌شوند و هر (دو روح و جسم) در قیامت پاداش و کیفر می‌بینند؟

یکم؛ نظریه معاد روحانی:

برخی اعتقاد دارند که بعد از مرگ و حتی در قیامت فقط روح محشور و موضوع پاداش و کیفر قرار می‌گیرد. اینها طرفدار «معاد روحانی» اند.

فصل اول :

دوم : نظر به معاد جسمانی :

برخی دیگر معتقدند علاوه بر باقی مانند روح مجرد ، بدن مادی نیز بار دیگر به آن تعلق می پذیرد و هر دو موضوع پاداش و کیفر قرار می گیرند.

تبصره : البته ممکن منظور از معاد روحانی و جسمانی این باشد که پاداش ها و کیفر ها در دنیای دیگر جسمانی است مانند ، خوشی هایی که از طریق بدن حاصل می شود (معاد جسمانی) و یا علاوه بر چنین لذات و الامی یک رشته پاداش ها و کیفر های روحی و عقلی هم وجود دارد که نفس انسان برای درک آنه نیاز به قوای حسی ندارد (معاد روحانی).

فصل اول :

دیدگاه قرآن در خصوص نوع معاد

ظاهر قرآن کریم معاد را به طور دقیق هم روحانی می داند و هم جسمانی.

الف؛ مانند آیاتی که در مورد زنده شدن پرنده گان به درخواست حضرت

ابراهیم علیه السلام (بقره(۲) : ۲۶۰) اصحاب کهف (کهف (۱۸) : ۳۱)

و زنده شدن عزیر (بقره (۲) : ۲۵۹) و زنده شدن مردگان به دعای

حضرت عیسی علیه السلام (مائده (۵) : ۱۱۰) اشاره دارد.

فصل اول :

ب؛ دسته ای دیگر از آیات قرآنی اشاره به این معنی دارند که انسان از خاک آفریده شده و دوباره به آن بر می گردد و سپس از آن بیرون می آید. مانند این آیه قرآن که می فرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارِهًّا»^۱ اُخْرَی؛ از آن یعنی زمین شمارا آفریده ایم و به آن باز می گردانیم و بار دیگر شمارا از آن بیرون می آوریم «.

ج؛ دسته ای دیگر از آیات هستند که می گویند اعضای بدن انسان دار روز رستاخیز گواهی می دهند و تفسیر این اعضا به اعضای بزرخی و صورتهای بدون ماده کاملاً بر خلاف ظاهر آیات است . مانند آیه ۲۴ سوره نور که فرمود : «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

فصل اول :

سوم : نظریه معاد بدنی

در برابر نظریه های فوق نظریه حکمت متعالیه است که مربوط به صدر المثالهین است؛ ایشان پس از ترتیب مقدماتی چند به این نتیجه می رسد که بدن اخروی بدن مادی به معنایی که دارای قوه و هیولی باشد نیست، بلکه از قبیل بدن مثالی است که از سوی نفس به کمک قوه خیال که به لحاظ تجردش همراه نفس است ایجاد می گردد .

فصل اول :

امام خمینی(ره) در اصل کیفیت معاد، همین نظریه صدرالمتألهین را می‌پذیرد، اما برداشت ایشان با آنچه گفته شد اندکی متفاوت است. ایشان می‌فرماید بدن اخروی همین بدن دنیوی است که در اثر تکامل جوهری جنبه هیولی بودن را از دست داده و به جسمیت محض تبدیل شده است و در نتیجه شدت و قوت فوق العاده پیدا کرده است. بنابراین بدن اخروی از سوی نفس ایجاد نمی‌شود، بلکه قائم به نفس است، چنان که در دنیا و در عالم بزرخ بود ، و در حقیقت بدن اخروی، ظهور نفس است.

((فصل دوم))

آثار معاد

- * الف: فردى
- * ب: اجتماعى

فصل دوم :

معاد

مع



درخت زندگی شما عزیزان همیشه سرسبز

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته

صلوات

تدوین : محمد غفاری